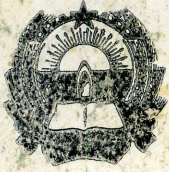


۲۵

فراستان



مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

بیشگفتار شاهنامه فلورانس

انتقاد بیدل از نظریات تقدیر و قضا

شاعر فرمائروا

واژه

انوری و نزلهای او

ارزشها زبانی يك متن کهن

شاعری در حالت فراموشی

و

۲۸

سال ششم - شماره دوم

جوزا - سرطان ۱۳۶۵

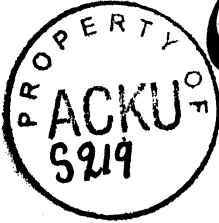
آکادمی علوم جمهوری اسلامی ایران - مرکز زبانها

دیپارتمنت ادبی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
۱	پیشگفتار شاهنامه فلورانس و نا درستیهای متن پروفیسور بیومونتز	دکتور محمد حسین بهروز
۱۱	انتقاد بیدل از نظریات تقدیر و تناسخ	اکادمیسین ابراهیم مؤمن اوف
۲۳	شاعر فرمانروا	محقق پروین سینا
۴۷	واژه (۲)	عین الدین نصر
۵۷	انوری و غزلهای او	دکتور عبدالرشید صمدی
۶۱	ارزشهای زبانی یک متن کهن	شاهرخ
۷۴	شاعری درهاله، فراموشی	میرویس موج

احمد شاه «وحدت»
Ahmad Shah WADAT
Mobile: 0700252598
E-mail: shahwahdat@yahoo.com



خراسان

مطالعات زبان و ادبیات

جوزا - سرطان ۱۳۶۵

شماره دوم ، سال ششم

دکتور محمد حسین بهروز

پیشگفتار شاهنامه فلورانس و نادر - ستیهای متن پرفیسور پیومونتز *

گر چه در زمینه سر سخن قدیمترین نسخه خطی شاهنامه فر دوسی حرف به درازا کشید و به نظر خواهد رسید که همه گفتنیها درین مورد گفته شده و کمپ نوی در زمینه باقی نمانده مگر از یکسو به فحوای بیت شاعر که میگوید :

* آنانی که میخواستند از پیشینه موضوع آگاهیهای گسترده تری داشته باشند به شماره های دهم ، چهاردهم و بیست و ششم مجله خراسان مراجعه فرمایند و نبشته هایی را زیر این عناوین از نظر بگذرانند :

- ((کهنترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه)) اثر محمد حسین بهروز و مایل

هروی .

- ((کشف شاهنامه قبل از دوره مغول)) پژوهش پوهاند عبدالحی حبیبی .

- ((باز هم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنامه)) نوشته دکتور حسین بهروز .

(مدیر مسوول)

صد سال میتوان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباحث که مضمون نمانده است به خود جرات دادم تا سطور آتی را در توضیح التصحیح يك سلسله نا درستیها و اشتباهات پروفیسور پیو مو نتز خدمت قار ئین محترم تقدیم بدارم و از طرف دیگر در باره مزیت های این پیشگفتار که برای تاریخ ادبیات دری ارج فراوانی دارد نکته هایی ارائه نمایم مثلا درباره زندگینامه طوسی، چگونگی ملاقات او با محمود غزنوی و مسافرتش به بغداد و لقب تازه غیاث الدین برای سلطان محمود و سرنویشت بعدی شاعر که باید بار بار برای کاوش و پژوهش ژرفتر در فکتو لوژی زنده گی ابوالقاسم طوسی و طبع متن بیچون و چرا و بی کم و کاست و مطابق به اصل نسخه خطی و نظر تحلیلی علمی در باره آن به این موضوع مراجعه و ابراز نظر شود.

دانشی مرد مرحوم نگارنده مقاله (کشف شاهنامه قبل از دور مغل) به اساس متن محترم پروفیسور پیو مو نتز در بعضی موارد نسبت به متن پیشگفتار چاپ کرده من شک و تردید روا داشته بعضی کلمات را نادرست و اشتباهی قلمداد کرده بودند که در مورد آن همه کلمات و اصالت آنها که به صورت صحیح بدون کاستی از اصل نسخه فلورانس نقل شده بود و بلا تردید صحت داشت ولی برخلاف در متن پروفیسور پیو مو نتز به تاسی از آن در متن نگارنده کشف... بانواقص و نادرستیها به طبع رسیده بود قبلا شرح و توضیحات داده شده و صفحات و سطور نسخه خطی ارائه گردید. اکنون لازم شمرده میشود که به یکباره سهوا و اشتباهات دیگر متن پروفیسور پیو مو نتز که از عدم دقت شان در مورد نشر متن، حکایه میکند و نگارنده مقاله کشف... بدون توجه به ترکیب بنسبتی جملات، شیوه و سبک نگارش عصر و زمان نگارنده پیشگفتار و بالاخره مفهومی و معنی جملات و فصاحت و بلاغت عبارتها، فکری کرده باشند آن متن را درست و بیعیب قبول فرموده اند اشاره کرده کلمات درست و اصیل با ارائه صفحات و سطور آنها نشان داده شود تا کسانیکه در آینده ازین چاهها استفاده به عمل می آورند این نکات را در نظر داشته باشند. بر علاوه طوریکه گفته شد کسی را حق مدخله، اصلاح، تقیصرو

از یاد در متن داده نشده متن‌شناسی علمی‌ایجاب هیچ گونه تصرفات و مداخله در متن را نمیکند و هدف و وظیفه آن بر رسی و مطالعه تاریخ تحول و دیگر گوئیهای متن بوده اجازه نمیدهد که متن با قرینه ساز به‌ساو قیاس‌های عندی به میدان آورده شود و یا معانی و افاده‌های نیمه مفهوم در متن راه یابد، ازین جهت حتمی و ضروری شمرده میشود که به همه کاستیها و نادرستیهای متن پرو فیسور و نگارنده مضمون کشف اشاره شود و صورت درست آن ارا نه گردد.

۱ - ص ۲۱ سطر ۹ متن پرو فیسور و ص ۱ سطر ۱۴ پیشگفتار بعد از کلمه سلطان ایجاب حرف رابطه ((را)) را مینماید که بدو از قلم کاتب نسخه خطی افتاده بوده بعداً آنرا بالای سطر تحریر کرده است چنانچه نگارنده نیز در مرتبه نخست در میکرو فلم متوجه آن نبود همچنین این مسئله از نظر پرو فیسور و نگارنده کشف ... نیز لغزیده است. متن اصلی چنین است: ((سلطان راعظیم این بیتها خوش آمد)) متن پرو فیسور: ((سلطان عظیم این بیتها خوش آمد)). طوریکه دیده میشود در تحریر دوم، جمله شکل ناقص گرفته از فصاحت افتاده است.

۲ - ص ۲۲ سطر ۷ متن پرو فیسور کلمه ((بیش)) یعنی ((بیش)) را ((به بیش)) یعنی ((به پیش)) درج کرده اند. در متن فلورانس ص ۱ سطر ۲۳ چنین آمده: ((محمود فرمودگی این مرد را بیش من آرتا به درستی حال وی بدانم)).

۳ - ص ۲۴ سطر ۱۶ کلمه ((آنگاه)) از متن پرو فیسور افتاده است. در ص ۳ سطر ۵ متن فلورانس آمده: ((اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا کی اگر تو اینجا مقام سازی آن خیر به وی رسد. آنگاه کار مشکل شود)). این موضوع وابسته به رفتن طوسی نزد شاه مازندران است که وی به ابوالقاسم فردوسی شصت هزار دینار زر سرخ میدهد و از ترس سلطان محمود از وی خواهش میکند تا مازندران را ترک کند در متن پرو فیسور چنین است: ((اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا کی اگر تو اینجا مقام سازی آن خیر به وی رسد. کار مشکل شود)).

۴ - ص ۲۴ سطر ۱۲ متن پرو فیسور کلمه ((برآن)) از قلم افتاد اصل متن فلورانس ص ۳ سطر ۳: ((دلش بر آن قرار گرفت)). موضوع اینست که شاه مازندران مسرور و شادمان از مدیحه فردوسی می‌خواست و وی را نزد خود بید کرد و لی از بیم سلطان که گوئی یا شاعر را تعقیب می‌کرده به این کار جرات نمیکند رایش بر آن قرار می‌گیرد که

طوسی راصلة بزرگ (شصت هزار زر سرخ) اعطا کرده از مازندران نش بفر ستند اما در متن پرو فیسور : (دلش قرار گرفت) چنین افاده شده که دل شاه مازندران آرام شد. واضحست که این فقره با اصل عبارت نسخه خطی تباین داشته معنی دیگری غیر از آنچه نو یسندۀ سر سخن در نظر داشته است به خود گرفته.

۵ - ص ۲۴ سطر ۱۸ کلمه (نیز) را ((تیسر) قید کرده است که نه تنها کلمه در متن عوض شده مفهومی را در جمله افاده نمیکند بلکه هم عبارت را بی معنی جلوه میدهد . اصل متن فلورانس ص ۳ سطر ۶ : ((فردوسی را نیز آن اشارت موافق آمد)). متن پرو فیسور: ((فردوسی را تیر آن اشارت موافق آمد)) . در تحریر اول معنی کامل او واضحست ، اما در تحریر دوم نه تنها فصاحت جمله از بین رفته است بلکه هم معنی عبارت واضح نبوده افاده نیمه مفهومی را به میدان آورده است. از لحاظ موضوع این مساله نیز وابسته به شاه مازندران وطوسیست که رای شاه فردوسی را نیز موافق می آید یعنی که صلح را بگیرد و از مازندران رخصت شود و خود و شاهر را به خطر سلطان محمود نیندازد . نگارنده مضمون کشف به این اشتباه اشاره یی دارد .

۶- در ص ۲۴ سطر ۱۹ متن پرو فیسور عبارت ((زر بستند)) متن فلورانس ص ۳ سطر ۶ به ((در بستند)) عوض گردیده است. درینجا نیز مانند سایر نکات متن اخلال گردیده جمله کاملاً بی معنی از آب در آمده است. گویادر عوض اینکه فردوسی زر را گرفت و روی به بغداد آورد ، فردوسی دروازه را گرفت و روی به بغداد آورد ایجاد شده است . نگارنده کشف این سهو را در ک کرده اند .

۷- طوری که در تاریخ و منابع ، مذکور و مشهور است سلطان محمود به لقب های امین المله ، یمین الدوله ، کبف الدوله و الاسلام و سلطان غازی ملقب بوده است. از متن فلورانس ص ۳ سطر ۹ بر می آید که لقب غیاث الدین والدین را هم از خلیفه القادر بالله داشته و انتظار القاب دیگر را نیز میکشیده چنانکه رسول سلطان به این منظور مدت درازی نزد خلیفه باز مانده و در نتیجه بی نیل مقصود به غزنین باز آمده است . این لقب را محترم پرو فیسور و بتا یید شان نگارنده مقاله کشف ... ((غایث الدین و لدین)) قبول نموده طبع کرده اند . مسلم است که نه تنها تحریر پرو فیسور پیوسته درست نمی باشد بلکه هم چنین کلمه ((غایث)) در زبان دری و هم غالباً در زبان تازی وجود ندارد و مفهومی را ارائه نمیکند .

احتمال این را که چنین اشتباه استنباطات دیگری ناشی از سهو های طباعتی

بوده باشد نمیشود از نظردور داشت. این مساله تا اندازه یی مسوولیت پروفیسور را کم میسازد گزشته ازین وی اهل زبان نبوده نازکیها و نزاکت هایی را که از عبارات فصیح و بلیغ، رسا و رشیق دری اهل زبان درک می کنند وطنینهای غیر قابل ضبط آن را حس مینمایند برای او و کسانی که اهل لسان نیستند آسان نبوده این همه کیفیات برای آنها غیر قابل درک بوده محسوس نیست چه اهل زبان این همه مزایا را که بانارهای قلب و شرابین چنان ارتباط داشته با خوش مزج میباشند از کمروازه با خود میگیرند و تا گورباخو یشتن میبرد، ((با شیر اندرون شد و با جان بدر شود)) بر علاوه پروفیسور پیومونتنز با نسخه خطی سروکار داشته اند که در آن صورت احتمال غلط خوانی نظر به خط و کتابت، فرسوده گی و خدشه دار بودن نسخه پاره کیپها و ضررهای مرمت کاری خیلی زیاد است چه رسد به میکروفلم و فوتو کپی که در آنها حتی ناپاکیهای حشرات هم به منزله نقطه و دندانهای حروف ظهور می کنند و خطر اشتباه را بیشتر میسازند ولی به هیچ وجه آن را در مورد نگارنده مقاله کشف ... نمیتوان قبول کرد چه در دسترس وی متن آماده و چاپ شده یی قرار داشت که این همه احتمالات را در آن راهی نبود. محض میشود اظهار کرد که شادروان در زمینه به نظر اغماض و اهمال نگر بسته دقت لازم را به خرچ نداده اندوگر نه بلا تردید ابراز تذکراتی میفرمودند. اینکه گفته شود درک معنی و مفهوم نکرده اند بعید به نظر میرسد.

۸ - ص ۲۴ سطر ۲۵ متن پروفیسور ((به غزنین باز فرستادی بی مقصود)) در اینجا در متن پیومونتنز در کلمه ((فرستادی)) حرف ((ی)) زاید آمده است چه در متن نسخه خطی ص ۳ سطر ۹: ((به غزنین باز فرستاد بی مقصود)) میباشند، این حرف عبارت اصیل و بلیغ عصر غزنوی را از فصاحت انداخته است چه این یای مجهول استمرار است در عوض ((همی و می)) که پیش از فعل می آید و تکرار عمل را نشان میدهد درحالی که درین جا خلیفه القادر بالله یگبار رسول سلطان را بی نیل مقصود به غزنین بساز فرستاده است بنابراین وجود این یای مجهول معنی عبارت را هم اخلال کرده است.

۹ - ص ۲۴ سطر ۴ متن پروفیسور: ((بریدم)) متن فلورانس ص ۲ سطر ۲۷

((بریدم)) که میشود آن را ((نبریدم)) بانون نفی و یا ((بربیدم)) با بای تاکید و یا زینت خوانند، چنانکه هردو تحریر فلورانس با استفاده جداگانه قابل تعبیر و مفهوم

میبا شد. تحریر نخست اینکه فر دو سسی میگوید، من از مال سلطان هنوز طمع «نبریده» ام که چشم به جاه و زیر دا شته باشم. تحریر دوم یعنی وقتی که من از مال سلطان طمع خود را بریده ام به جاه و زیرم چه حاجت خواهد بود. اصل متن فلو رانس: «طمع از مال سلطان ببریدم کی مرا به جاه و زیر حاجت با شد». فر دو سی درینجا با تا کید میگوید که من هر گز هیچ نوع طمعی به مال سلطان ندارم و زیبایی افاده هم درینجا در تاکید آن است که نهایت استغنا و بینبازی ابوالقاسم طوسی را در مقابل مال دنیا و استحکام ذهنیت او را نسبت به عقیدتشی نشان میدهد و در متن پرو فیسر و مضمون کشف این تاکید از بین رفته است.

۱۰- در متن پرو فیسر ص ۲۵ سطر ۴ ضمیر اشاره «این» از جمله افتاده است
«بنده رمز باز گوید» متن خطی ص ۳ سطر ۱۳: «بنده این رمز باز گوید»، که مسلماً برتری و بهتری متن اصیل و واضح و لایح میبا شد.

۱۱- ص ۲۵ سطر ۵ پرو فیسر کلمه «نیز» را ((بر)) خوانده اند. متن فلورا نس ص ۳ سطر ۱۴ چنین است: «حاضران نیزیک کلمه گشتند» متن پرو فیسر: «حاضران بریک کلمه گشتند» طوریکه دیده میشود با آنکه در متن پرو فیسر جمله لفظ بر قد معنی کو تا هی دارد باز هم نگارنده مضمون کشف به این نکته توجه لازم نموده اند.

۱۲- ص ۲۵ سطر ۹ پرو فیسر در متن خود از اخیر کلمه «گفت» حرف ((ی)) را حذف نموده به این وسیله عبارت را از فصاحت بیرون کرده است. در متن فلو رانس ص ۳ سطر ۱۶ آمده است: «فر دو سی لغت تا زی سخت نیگو دانست و فصاحتی تمام دانست به هر وقت خلیفه را مدحتی گفتی و او را در حرمت میافزود» متن پرو فیسر: ((به هر وقت خلیفه را مدحتی گفت و او را در حرمت میافزود. درینجا قضیه با گو نه ماده (۸-)) این مضمون است چه در آن جایز فعل غیر استمراری فعل استمراری ساخته اما اینجا عکس آن صورت گرفته است فقره «به هر وقت» که دلیل پیوستگی، همیشه- می و دایمی بودن مدح گفتن میبا شد و وجودیای مجهول استمراری را در پایان کلمه «گفت» حتی ایجاب میکند تا جمله افاده مفهوم منظور نظر را کرده باشد. و گر نه متن نیمه مفهوم و غیر فصیح به میان می آید، چنانکه در متن پرو فیسر صورت گرفته است.

۱۳- ص ۲۳ سطر ۱۳ متن پرو فیسر کلمه «کس» نسخه خطی را «گنی» درج کرده است که نادرستی

و بی‌معنی بودن آن مبرهن می‌باشد چه چنین کلمه‌یی در زبان وجود ندارد اما نگارندهٔ مضمون کشف درین مورد نیز خاموشی اختیار کرده‌اند .

۱۴-ص ۲۳ سطر ۱۴ متن پرو فیسر کلمه «بیش» یعنی پیش را ((بیش)) قید کرده است احتمالا خواسته‌اند اصل رسم‌الخط نسخهٔ فلورانس را تقلید نمایند ولی با کاشف باید اظهار کرد که در متن اصیل همزهٔ بالای‌ی وجود ندارد .

۱۵-ص ۲۵ سطر ۲۴ پرو فیسر پیوهوتزدرین جمله تصحیح قیاسی نموده‌اند : تا هر گس جز به نیکی روزگار خود صرف (کنز).طوریکه دیده میشود این تصحیح قیاسی نیز در متن پرو فیسر و نگارندهٔ مضمون کشف نادرست از آب درآمده است چه در اینجا بایست حرف نفی در فعل به کار برده میشود تا معنی جمله درست میگردد و از دو منفی یک مثبت به وجود می‌آید چه وجود کلمه ((جز)) در جمله ایجاب فعل منفی را مینماید بنا برین جمله باید چنین تصحیح گردد تا مفهوم لازم را افاده کند ، «تا هر گس جز به نیکی روزگار خود صرف نکند» این جملات در میکروفلم و فوتو کپی کاملاً ناخواسته هستند .

چنانکه در گذشته دیده شد متن پرو فیسر پیوهوتز و به تاسی از آن متن نگارندهٔ مقاله کشف بر علاوه نادرستیهای که بدان‌ها اشاره شد واجد کاستیهای زیاد دیگری نیز هست که قبلاً در دوازده ماده مفصلاً توضیح گردید و از نظر قارئین گرامر می‌درشمارد ۲۶-مجلهٔ خراسان گذشته است . بدین ترتیب گوئیم در متن پرو فیسر و نگارندهٔ مضمون کشف در حدود ۳۰ مورد اشتباه موجود می‌باشد که متن منقح و اصیل نسخهٔ فلورانس را نادرست و خدشه دار ساخته است . امید داریم در ابیاتی که از متن شاهنامه جاجا نمونه داده‌اند این گونه سطحی نگریها و بی‌بیمبالاتیها رخ نداده باشد .

در اینجا بيمورد نخواهد بود چند نظری دیگری در بارهٔ پیشگفتار نسخهٔ خطی فلورانس ابراز گردد تا مورد قضاوت و تجلیل علمی خواننده گان قرار گیرد و ایشان نظر صائب خود را درین باره اظهار نمایند .

در ص ۱۶ سطر ۱۶ و دو این عبارت درج است : «و طبعی سخت هوا فک نیگو داشت اتفاق چنین افتاد که نخست در آن ولایت طوس را صحبت او با مری افتاد که او را ماهک بازیگر گفتندی»

به نظر من در اینجا کلمهٔ طوس که با یسطوسی با شد بنا بر سهواً کاتب نادرست درج گردیده است و چون کلمات ولایت و طوسی پهلوئی هم قرار گرفته‌اند به ظن

غالب کاتب به عجله آن را ولایت طو س نبشته است در حا لیکه از لحاظ مفهوم ، بحث از صحبت ما هک بازیگر باشخص دیگری که یقیناً طو سی باشد یعنی ابوالقاسم فردوسی می رود و طو ریکه بر ما از پیشگفتار روشن شده است آنها نه در طو س بلکه در غزنی با هم ملاقات کرده اند و طو سی در منزل ما هک میزیسته . لذا کلمه طو س معنی لازم را ارائه نمیکنند و در آینده با ید این کلمه طو سی خوانده و طبع گردد و توضیحش در پاورقی داده شود .

درص اول سطر ده در عو ض: «دو بیست که اندرین دا ستان یاد کرده است» «در بیت» کتابت شده ، برای آگاهی متن شناسان با یست اصل نسخه فلو را نس «در بیت» را در پاورقی برده «دو بیت» را در متن بگزارند . این فقره در متن پرو فیسر و نگارنده مقاله کشف ... درست ثبت شده است

درص یک سطر ۲۶ در عبارت «سلطان محمود فرموده که این مرد را پیش من آر» در کلمه «فرموده» های هوز اخیر کلمه زاید است چنانکه در میکرو فلم و فوتو کوپی هم چندان به وضاحت دیده نمیشود با ید چنین باشد «سلطان محمود فرمودگی این مرد را پیش من آر»

ص اول سطر ۲۶ عبارت : «جاوید زیاد ملک عالم» در اینجا کلمه «زیاد» که بعضیها آن را به معنی زیادی و وفرت فهمیده اند و مفهوم عبارت برای شان واضح نشده به اشتباه بر خورده اند . کلمه زیاد صیغه دعاست از اسم فعل زیستن و به معنی زنده گی کردن است که فردوسی به صورت دعائیه میگوید که پادشاه عالم جاوید زنده گی نماید . *

ص ۲ سطر یک عبارت :: «خدای اندی» که در میکرو فلم و فوتو کوپی ((خدای اندک)) هم خوانده شده میتواند چندان واضح نشد . اصل جمله چنین است : ((سلطان محمود گفت همه مراد تو بر این به توفیق خدای اندی کی تو این شرح به مانمای که این شعر

* ((زیاد)) به معنای ((زنده گی کند)) دوشعر در فراوان به کار رفته است. دو بیتی

که می آوریم نمونه هایست از این گونه کار بردها :

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند
جان گرامی به چانش اندر پیوند (رودکی)
جاوید زیاد گرز در شملک
جز دولت جاودان ندیده است (خاقانی)

که گفته است)) امید که قار ئین گرامی در زمینه روشنی اندازند ** .

ص ۱ سطر ۱۷ در نسخه فلو را نس درین عبارت : « کی با ید کی بر بدیهه یك دوبیتی اندر ا یاز خط کسی می دمد بگویند.)) کلمه خط که بدوا از قلم کاتب افتاده بوده بعداً بالای لفظ ایاز به خط کاتب نسخه کتابت گردیده است که به همین لحاظ آن را ایاز خط خوانده اند از آنجا که ایاز خط ترکیب مقلوب از صفت و مو صوف ساخته میشود نه از مضاف و مضاف الیه بنا برین «ایازخط» نا درست بوده «خط ایاز» صحیح میا شد که بنا بر غفلت کاتب بیجا کتابت شده است . نظر نگارنده اینست که در چا پها و متنهای آینده این مو صوف نیز مد نظر گرفته شود . واگرایاز به معنی نسیم و شبنم و باد خنک گرفته شود پس مفهوم کا ملا رنگ دیگر خوا همد گرفت .

در مورد رباعی که فر دو سی به خوا هس محمود غزنوی بدهتا سروده صاحب بدایع الافکار (میکرو فلم یگانه نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا که به خط مولف کتابت شده) سید عبدالرحیم منصف مو سسوی مازندران در ص الف ۱۵۸ اثر خود در احوال فر دو سی مینویسد : ((در مجلس سلطانه محمود بفرموده اش حسب الحال ایاز بدیهه این رباعی را به رشته نظم کشیده آفرینش نمود

* واژه ((انندی)) در شعر دری به معانی ((امید است)) ، ((روا باشد)) ، «اهمیتی ندارد» ، ((جای خوشی و سپاس است)) ، ((باشد)) ((به خاطر)) و مانند اینها به کار رفته است . «که» ربط همواره پس از ((انندی)) میآید و گاهی ((انندی که)) به خاطر رعایت وزن ، شکل ((اندیک)) را به خود میگیرد . نمونه های زیرین گواه سخن ماست :

گر سال عمر من به سر آید روا بود اندی که سال عیش همیشه به جا بود (سنایی)
با آنکه من از عشق تر رسوای چها نمهم راضیم اندیک تو زیبای جهانی (اخصیاشکی)
از معنا هایی که آوردیم ، ((امید است)) می تواند معنایی باشد که به متن مقدمه شاهنامه در مورد یاد شده راست می آید برای آگاهی بیشتر در زمینه مراجعه فرمایید
به مقاله («یک توضیح ادبی» از پوهاند دکتور جاوید ، ژوندون : ش ۲ ، س ۱ ، ۱۳۶۱

ص ص ۶۵ - ۶۶ .)

مست است بتا چشم تو و تیر به دست
 بس کس که به تیر چشم مست تو بخست
 مگر پو شد عار ضمت زره عز ر ش هست
 کز تیر برتر سد همه کس خا صه زمست))

این رباعی با آنچه در مقدمهٔ شاهنامه آمده است در چند مورد اختلاف دارد. کلمهٔ ((بتا)) که در رباعی مقدمه ((همی)) آمده، در کلمهٔ ((به)) که به جای ((از)) آمده و وزن اخلال نگردیده، در کلمهٔ «بخست» که واضحاً نقطه گذاری شده و جای حدس و قیاس را باقی نمیگذارد و مصرع چهارم که واضح خوانده میشود.

ص ۳ سطر ۱۴: ((تایگی از دبیران... گفت... می اگر بادشاه دستوری دهنز بنده این رمز باز گوید کی چیست گفتند بگو گفت سلطان روی سوی دبیران کرد و گفت راست میگوید و حاضران نیز يك کلمه گشتند)) ازین نبشته چنین احساس میشود که فقرات و جملاتی که توضیح و بیان رمز را محتوی بوده از قلم کاتب افتاده است. طوری که دیده میشود پس از کلمهٔ ((گفت)) دو می مقصد واضح نیست که چه گفت و کدام توضیح را سلطان پذیرفته، دیگران آن را تصدیق کرده هم رای شده اند یعنی چگونگی رمز و موضوع بیان آن از طرف دبیر در متن موجود نیست.

راجع به تفاوت های خرد و ریزه دیگری که در تنقیط بعضی کلمات در متن نسخهٔ فلورانس فرو گذاشتی روا داشته شده یعنی بعضی حروف را در الفاظ بدون نقطه نوشته اند در شمارهٔ دهم مجلهٔ خراسان با آنگه اشتباهاتی در چاپ رخ داده یعنی متن و پاورقی را هم ننگ و بلا تفریق درج کرده اند در مضمون ((کهن ترین نسخهٔ دستیاب شده از شاهنامه)) بیان گردیده که یقیناً از نظر علاقه مندان گذشته است.

انتقاد بیدل از نظریات تقدیر و تناسخ

مسأله جبر و اختیار در فلسفه خاور زمین از اهمیت زیادی برخوردار بود. متکلمین یا اشعریان، قانونمدیها و ضرورت‌های عینی طبیعت و آزادی انسان را به کلی رد نمودند آنان همه فعالیت‌های انسان، حتی حرکات و رفتار او را نیز وابسته به اراده و امر خداوندی و تقدیر خود انسان میدانستند. بنابر تعلیمات اشعریان ((... اراده خداوندی نه تنها در آفرینش جهان، بل در همه رویدادها لاینقطع و بلا واسطه تأثیر میکند. هر گوی که نه رخدادی بنابر امر جداگانه خداوند صورت میپذیرد.)) (۱)

این تعلیمات اشعریان و متکلمین در مورد تقدیر، در هندوستان، افغانستان، آسیای میانه و دیگر کشورهای شرق به صورت گسترده‌ی پخش گردید. باورها و اندیشه‌هایی چون ((از تقدیر گریزی نیست)) ((چیزیکه در تقدیر باشد همان میشود)) ((در پیشانیت هر چیزی نوشته بود همان را می‌بینی))، و غیره، در درازای سالها رسیده‌ها از سوی روحانیون تبلیغ شده و در ذهن اشخاص تلقین و جایگزین گردید. آشکار است که اینگونه تعلیمات انسان را از هرگونه همت و فعالیت باز داشته و مسلمانان را به مثابه برده‌های مطیع این گروه درآورد، نظریه تقدیر (توکل) همیشه به سود چپران خدمت نموده است.

لازم به یاد کرد است که، اگر به باورهای تقدیر و قسمت اعتقاد پیگیر گزاشته میشود ممکن است نتایج مخصوص به آن چنین به دست آید: هر گاه انسان در خط حرکت خود آزاد نباشد، میتوان چنین گفت که دواعمال بدو گناهان نه خود او، بلکه خدا مقصر است غزالی به خاطر اصلاح و پوشاندن این مسأله که برای دین زیان آور بود کار و تلاش نمود.

غزالی همچون آگو ستین میگوید که خدا از یکی را در آسوده نمی و دیگری را در زنده‌گی پر از عذاب و رنج خلق نموده هیچ‌کسی را از آن یاری‌گریز و رهایی نیست . ضرور است که آنان امر خداوندی را به جا آرند و به راه شیطان نروند . آنسا نکه غزالی در کتبش ((کیمیای سعادت)) مینویسد ، هر کسی که چنین بکند در حرکتش آزاد است .

شاعر و اندیشمند مشهور مولانا جلال‌الدین بلخی نیز با اسلوب ویژه خود به مقصد اصلاح تعلیمات تقدیرکار و مبارزه نمود او نیز مانند غزالی به نظریه تقدیر از موضع اید یالیزم نزدیک گردید باید گفت که این فیلسوفان نظریه تقدیر را از موضع راست مورد انتقاد قرار دادند .

نمایندگان مترقی و پیشرو دانش، ادبیات و فلسفه ، جانبداران اندیشه‌های آزاد ، معتزلیها و مشایین هر یک به فکر خودآزادی اراده انسان را به اثبات رسانیدند و به خاطر سودمندی فعالیت‌های آدمی مبارزه نمودند ، به گونه مثال :

فیلسوف و اندیشمند پیشرو عرب‌الکندی (سده نهم میلادی) و ابن‌سینای بزرگ (سده یازدهم میلادی) نظریه تقدیر را انتقاد نموده نظریه‌های خود را در مورد آزادی اراده انسان اثبات نمودند .

میرزا عبدا لقادر بیدل ، بر پایه آموزش مواد غنی تاریخی - فلسفی و تجارب زنده‌گی نظریه تقدیر را در چوکات فلسفه شرق از موضع راست قاطعانه تر انتقاد نمود . او مسأله ((جبر)) را اعتراف نمود و تعلیمات خود را در مورد ((اختیار)) به اثبات رسانید . او کوشید تا افکار خود را درین زمینه با با مثالهای زنده استعکام بخشد . اما بیدل به شرایط زمانش تن در داده ((جبر)) و قانونمندی‌های کائنات را شعله اراده خداوندی دانست (۲) میرزا عبدا لقادر بیدل به ضرورت عینی و نیز قانونمندی جهان هستی معترف شده و موجودیت ((جبر)) را در طبیعت ارگانیکی و غیر ارگانیکی و در همه گونه‌های نباتات و حیوانات و نیز حرکت انسانها بیان کرد . اما بیدل درین مسأله تا درجه معینی در دام ایده - های متکلمین و صوفیان میافتد چونکه گاهی او جبر طبیعت و قانونمندیهای آن را نشانده اسرار اراده خداوندی نیز تصور میکند .

بیدل ، افکار و اندیشه‌های خود را در مورد جبر طبیعت و قانونمندی‌های آن با مثال‌هایی نشان میدهد و در این مورد افکار ارزشمندی بیان میکند ، او مینویسد :

((... آشکار شود که در ترکیب اجسام ذرات تغییر است ، در نتیجه چیز های نوپیدا میشوند این حادثه سحر انگیزه شگفتی آور با حکم جبر صورت میگردد . این جبر در خود اشیا و در مناسبات میان آنها موجود است، مثلا تیل ، قتیله و آتش با هم به حکم جبر نور میدهد . در نتیجه زنده گی دراز و تغذیه ، در شکم حیوانات سنگها جمع میشوند این هم بی اختیار و در اثر جبر است . در نتیجه تبخیر باران میبارد و غیره)) (۳)

بیدل در مطالب یاد شده در بالا ایده های ویژه و جالبی را بیان میکند از نظر بیدل ((جبر ناشی از خود طبیعت و رابطه میان اشیا است او ، علت پیدایی اشیا و پدیده های نورا ترکیب پارچه ها و ذرات کوچک باهمدیگر میداند . اندیشه بیدل ازین نگاه هم ارزشمند است که او اندیشه و فکر خود را در شرایط حاکمیت مطلق فیودالیزم در کشور های مسلمان شرق در اوایل سده سیزدهم میلادی بیان کرد .

بیدل اطاعت انسان را از جبر طبیعت به گونه دقیق و روشنی افاده میکند او برای اثبات درستی فکرش به مثال زیرین متوسل میشود : ((اگر انسان در مرتب ساختن هستی آزاد یعنی مختار میبود به خود همه چیز های مفید را پذیرفته ، چیز های زیان آور را رد میکرد خود را از بیماری نگه میداشت و هم سلامتی را از جنگال مرگ و هلاکت رهایی میبخشید)) (۴)

بیدل در مورد مناسبت میان ضرورت و تصادف نیز اظهار نظر میکند ولی او ویژه گیهای عینی تصادف و وحدت دیاکتیکی ضرورت و تصادف را در تکامل و انکشاف طبیعت و جامعه ، نفهمید و نمیتوانست هم بفهمد . در باره معجزه هایی که ((اولیا)) قادر به نشان دادن آن بودند افسانه های زیادی در شرق به گونه گسترده پخش گردیده بود .

بیدل به وسیله آثارش علیه اینگونه افسانه ها و باورها به مبارزه برخاست و این مبارزات خود را با اندیشه هایی که در آنها وجود ضرورت اعتراف ویژه گیهای عینی تصادف انکار میشد مرتب ساخت . فیلسوف کو شید تا انسا نها را از اینگونه او هام رهایی بخشید .

بیدل با گفتن حکایه در مورد هما و جفدمیکو شد تا عدم باور خود را نسبت به تصادف نشان داده و آن را ترغیب و تبلیغ کند .

بنابر باور مردمان خاور زمین مرغ هما به انسا نها اقبال و دولت می آورد . به هر کسی که مرغ هما سایه بپفکند ، شاه میشود . برعکس جفد آفت و بدبختی به بار می آورد بنابر باور آنها در جفد نیروی سحر انگیز وترس آور موجود است . بیدل اینگونه

افسانه ها را در عالم هستی ووا قعیتها همچون يك امر تصاد فی رد نمود او فقط به جبر طبیعت اعتراف نمود .

بیدل در باره جبر طبیعت سخن زده و آزادی انسان را در اعمالش به درجه معینی بیان کرد. ولی مسأله جبر و اختیار را به گونه درست نتوانست بشناسد در برخی موارد نقطه نظر خود را نسبت به آزادی (اختیار) معین انسان نشان داده و برای اثبات آن مثال زیر یس را می آورد :

((خسیسی يك باغ داشت در باغ درختان سیب بود زمانی در این باغ زاغی آمد و يك دانه سیب را از درخت گرفت و به آسمان پرواز کرد . باغبان خسیس آن را دیده و به سوی زاغ دوید . او بدون این که از دویدنش نتیجه یی به دست آورد به چاه افتید و مرد .)) (۵)

بیدل از این حکایه نتیجه زیرین را به دست می آورد : خواه ماتم و خواه شادی باشد بایست چاره کار خود را خود بکنی ، لازم است تا در بیماری خود مر همرا خودت بگذاری .

بیدل با افاده قانونمندی های طبیعت میگوید که از حرکت ذرات کوچک تا حرکت و فعالیت حیوان و انسان همه بروفق قانون ضرورت صورت میگیرد اما از نظر او همراه با این ضرورت امکان نیز موجود است . آزادی (اختیار) هر کس ناشی از امکان موجود است ، مثلاً : برای انسان تنفس ، تغذیه و غیره ضرورت است از این امر هیچ کسی را رهایی نیست و همچنین مرگ هر کس مقرراست . در این حالات (جبر) موجود است. اما ممکن است افتیدنش در چاه به آزادی (اختیار) انسان مربوط باشد از نگاه بیدل در انسان برای بهبودی زنده گیش امکان موجود است. در نظر او این امکان مربوط به حوصله تحرك ، دانش و زحمت او میباشد . (۶)

بیدل بر پایه اندیشه هایی که در بالا ذکرشان رفت علیه نظریات ((تقدیر)) مبارزه نمود او باور و عقیده به تقدیر را نتیجه تنبلی و کاهلی دانست .
بیدل استعمار و مفتخواری را بیحیایی و پستی و ذناب میداند :

کار نا کرده مزد خواستنت	دارد از انفعال کاستنت
ای به تدبیر جستجو عاری	انفعال است مزد بیگاری
کاهلی را گنی تو گل نام	ایشتم همراهی و تصور خام (۷)

بیدل خطاب به کسی که باور مند به توکل بود ، چنین مینویسد :

در تو کل چه آبرو دیدی جز فسردن دگر چه فهمیدی (۸)

این فکر بیدل باوجود تلخ و تند بود نشی سطحی است . بیدل گفته بود :

((به تحرك زیاد باور داری یا که به تصادف باور مندی ، قطع نظر ازاین همه چیز ها راز

جهان حر کات بگیر)) (۹)

به نظر بیدل ، حر کت و قرار انسان در زنده گی او فکتور حل کننده است و بسا آوردن مثالها بی به روشنی اند یشه های خود را بیان میکند باکسب هنر به سوی مقصود حرکت نمودن شرط مهم زنده گی انسان است به عقیده او انسان همراه با آن دارای شکیبایی نیز میباشد :

صبر هم کردی آر میدان کو ؟ با هوايك نفس کشیدن کو ؟

صبر و کو شش همان طلبگار ند گوهر و بحر هر دو در کار اند (۱۰)

بیدل فعالیت های بیهوده و غیر قابل باور انسان را به نکو هش مگر فته ، چنین مثال می آورد :

يك شخص بیعقل بود . او سنگها و خا ك را به بالا پر تا ب میکرد از او پرسید ند که چه میکنی ؟ او پاسخ داده که : ((من غیر از آسمان مو جود ، میخواهم آسمان دیگری بسازم))

فیلسوف با آوردن ذکر این حکا یه ، کارها و فعالیت های بیهوده و ناشدنی رادر زنده گی انسان حا لتی از دیوانه گی میداند و میگوید که حر کت و فعالیت انسان باید به مقصد و آرزوی او موافق باشد .

بیدل مینویسد :

((توانگری بود که هر شب در بر گزاری محافل بزم و عیش اسراف مینمود در آخر او بیچیز و نادار گشت . توانگر کدام کسب و هنری را هم بلد نبود او نه آهنگری نه بافنده گی و نه نا نوایی را می دانست . در نتیجه توانگر کدای بیحیا و پای بر هنر شد)) (۱۱)

بیدل از آن چنین نتیجه میگیرد که حتی شخص توانگر هم باید کسب یا هنری را بیاموزد فیلسوف به اینگو نه با تشبیه مناسبت اهمیت و ارجحی هنر را به تصویر میگذرد :

بی نم آب ریشه نال شود
از نظر بیدل ، فرا گیری کسب و هنر برای انسانان هما تقدر ضرور است که آب برای
نبات شاعر - فیلسوف به کشاورزی از ج و بهای بلند میدهد ، و دهقانان را به حیث
تولید کننده رزق و روزی مینگرد :

((زحمت کشیده با عرق ریزی همچون ابررحمت بیار)) (۱۳)

بیدل ، هنر ، آهنگری ، با فنده می و غیره را ستایش میکند . همچنان اوستایش دانش
و فلسفه را تاستیفهای برین میرساند . اوتاکید میکند که انسان باید ((هنر ها را
آموخته و غیرتمندانه کار و زحمت بکشد)) (۱۴)

نقد محضی زجیب سعی بر آر	یا کتاب حساب کن تکرار
جوهر افتخار آدم باش	نسق گیرودار عالم باش
از نیستان صنع شور انگیز	جنبشی در بنان قدرت ریز
از پر طایران گلشن راز	تا صریر قلم دهد آواز
حسن خطی درآن معاینه کن	صفحه بی را صفای آینه کن
سیر دارد به دامگاه رقم	حیرت و حشیان دشت قدم
شغل خاصیت سر شوی مشغول	صنع کاتب به رغم طبع فضول
سر افلاک بر زمین مالمی	چون بر این شیوه آستین مالی
گردی از کوی قلم یا بی	هر چه از نقش کیف کم یابی
گیرد از لوح قدرت تو ظهور	آنچه دارد جهان ظلمت و نور
پرده بندی و جلوه بشما ری	لفظ ریزی و معنی انگاری
عدم از خامه ات وجود شود	غیب در صفحه ات شهود شود
به که افسرده چون رقم باشی	صاحب لوح و القلم باشی
صورت معنی مصور باش	یا به دست آر خامه نقاشی
با هجوم خیال بازی کن	به تأمل چمن طرازی کن
کلك مو هم دلیل آگما هست	دل اگر بر سبیل آگما هیست
تابه کنه صور شود نزدیک (۱۵)	فکر باید چو کلك مو باریک

بیدل در سطور بالا انسان را به شجاعت و زحمتگشی فرا میخواند : ((او میخواهد تا
انسان به آموزش امور کشاورزی و هنری به دانش یا هنر خوش نویسی بپردازد و به

آنها مشغول گردد او میخواهد که انسان نویسنده هنر مند ، شاعر تیز هوش ، رسام ظریف کار و نقاش ما هر و دانشمند بزرگ شود همچنان او تا کید میکند که دانش گوهر انسان است .» (۱۶)

بیدل به انسان خصلتها یی چون زحمتگشی، صافدلی ، تحرك و استواری در زنده گی را زبینه میداند . و این ایده های خود را در داستان «کامدی و مدن» با تشبیهات مناسب ، به گونه روشنی افاده میکند . آنگونه که در داستان مذکور است ، شاه غالب با دیدن صحنه رفتن مرگ مدن و کامدی ، احساس گناه نموده ، مصمم به کشتن خود میشود ، ولی دانشمندان او را با سخنان زیرین نصیحت میکنند :

مهلتي تا به خدمت تدبير	بر نیا بیم مصدر تقصير
در حقيقت نمرده اند اينها	پهلوی سگته خورده اند اينها
نر سائده است از كثير و قليل	مرضی در فوای شان تحليل
شاه اگر بر بساط فر مان است	چاره دشوار نیست آسان است» (۱۷)

شاه فر مان داد تا دانشمندان چاره وتدبير کار ایشان را بکنند :

پس به فر مان شاه غيرت كيش	چاره جو شيد گروه خير انديش
حكمت تام از اتفاق و داد	عضو هاشان به هم معانقه داد
تنگ آغوش تر ز جان و جسد	يافت تركيب از اتحاد مدد
بهر آرام آن دو پيكر ناز	فرش گر ما به پيش بستر ناز
ساعتی چند گذشته به هم	موج زد ريشه بهار نفس
گرمی دل شد آبيار نفس	هستی آمد به طوفان زعدم
مرده بودند ليك شرم وفا	عرق آزرده بر جبين بقا
آن عرق شد گلاب دل جوشي	چشم واگرد خواب بيوشي (۱۸)

از نگاه بیدل ، جستجوی چاره و تدبیر ، دانش و حکمت ، حتی به انسان زنده گی می بخشد . این نکته از مهمترین نمونه های افکار فیلسوف است .

اینکه بیدل انسانها را به گسب دانش و هنر ، کار و فعالیت اراده و شجاعت در اجرای امور و زنده گی خوب فرا میخواند ، خود ضربه محکمی بود بر نظریه تقدیر . نقش و اثر ناکی اندیشه های بیدل در رشد و انکشاف افکار اجتماعی هندوستان ، خراسان و آسیای میانه ، درست از روی همین خصوصیت ها و فاکتها پیش آمده و ارز یا بی میگردد .

اهمیت انتقاد بیدل از نظریات تقدیری در آنست که ، امروز مانیز میتوا نیم از آنهادر مبارزه علیه پدیده ها و غایه های گهسته وارتجاعی و خرافی استفاده نماییم .

اما ، بیدل علل و ریشه های اجتماعی - اقتصادی تاریخی و فلسفی باور انسان ها را به نظریات تقدیر ، نتوانست به درستی بفهمد و نمیتوانست هم بفهمد . در محیط جامعه استثماری عقاید مربوط به تقدیر ، قسمت ازسلاح های مهم طبقات حاکم برای سرکوب واستثمار زحمت گشان بود . بیدل این مساله را نتوانست درک کند و قادر به درک آن هم نبود . البته این مساله عیب بیدل نیست ، بلکه نتیجه شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه روزگار اوست .

فقط ما تریا لیزم دیا لکتیک فلسفه مارکسیزم لنینیزم بود که به همه ابعاد تعلیمات و آموزش - های ایدئالیزم واز جمله نظریات تقدیر ، به گونه پیگیری و اساسی ضرر به وارد ساخته و بی پایه بودن آنرا به اثبات رسانید .

* * *

میرزا عبدا لقادر بیدل ، مساله ((تناسخ)) را نیز مورد توجه قرار داده و در باره آن ، اندیشه و نظریات خود را بیان نموده است . این تعلیمات در سده هجدهم میلادی در میان اهالی هندوستان ، به ویژه بخش های جنوبی به طور گسترده بخش گردیده بود .

بیدل میگوید که ، بنابر تصور هندوان ، روح به گونه مستقل وجود داشته و قابلیت داخل شدن و بیرون شدن را به جسم اشیا و اشخاص دارد و ابدی است .

به نظر برهمنها ، روح جان غیر جسمانی بوده و ابدی است . کسی که میمیرد روحش به اشیا دیگر و حیوانات دیگر حلول میکند و سر نوشت آن بر پایه چگونگی خط حرکت آن دو تن انسان تعیین و مجازات میگردد ، سر نوشت و قسمت روحی که به بدن اشیا یا حیوانات گزشته ، وابسته به مجازات زنده گی پیشین آن است . برهمنان ، اینگونه افکار خرافی را به مردم تلقین و تبلیغ نمودند . بیدل ما هیت تناسخ را قرار زیرین تعریف میکند :

هندوان را به عالم ایجاد	طبع مغلوب این خیال افتاد
که پس از انتقال این پیکر	روح دارد حلول جسم دگر
خواه از آن انتقال بر حیوان	مایل افتاد خواه بر انسان
هم در آن جسم صورت حالش	میرسد بر جزای اعمالش

عمرها شد که علم از این آیات

داد بر ذهنشان رسوخ ثبات

من هم از اختراع صورت حال

عالمی دیده‌ام به خواب و خیال ((۱۹))

ایده ها و تعلیمات ((تناسخ)) به مثابه سلاحی در دست برهمنان و سایر استعمار -
گران برای برده ساختن توده های زحمتکش خدمت نمود. آنها برای حفظ و پخش اینگونه
ایده های خرافی در میان توده های مردم، به شیوه های مختلف کار و فعالیت مینمودند.

بیدل، از زنده گی هندوان مثال های زیادی می آورد و چشمه ید های خود را بیان میکند
چنانکه بیدل در جنوب هندوستان با هندو یی هم صحبت میشود که با نظریه ((تناسخ))
هندی پرورش یافته است. هندو به بیدل میگوید: همیشه اورازاغ سیا هی تعقیب
میکرده و از همین سبب همه چیز های سیاه به نظرش مانند زاغ معلوم میشده است. مرد هندو
به خاطر رهایی از این مشکل به مرد برهمنی مراجعه کرده و چنین پاسخ دریافت داشته
است آن زاغ روح مرد یست که از پدرت مقروض بوده، پیش از اینکه او قرضش را
بپردازد، مرده است. بعداً روح او به بدن زاغی حلول نموده و برای پاک کردن گناهش دردشت-
ها و ویرانه ها در پرواز است. بر همین به مرد هندو، غرض نجاتش از این مشکل چنین
مصلحت داده است تو به زاغ بگو که از دین و عیب تو گذشتم. اینجاست که هم تو و هم
روح (زاغ) از این واهمه خلاص میشوید. بنابر گفته مرد هندو، پس از عملی ساختن
گفته های برهمن، زاغ به کلی گم شده و دیگر به سراغ او نیامده است (۲۰).

بیدل، در اینجا اثر ناکی نیرو منسدر پرورش و باور و تلقین را به انسان نشان
داده است. در حقیقت، چشم مرد هندو یی که به تناسخ عقیده محکم داشت، همانند آنکه
به چشم شخص تشنه غیر از چشمه چیز دیگری مجسم نمیشود، همیشه زاغ سبب پیدا یی
باور به اینگونه خرافات شده است. بیدل، باز هم حکایت دیگری را بیان می کند یک
مرد هندو دختری بنام ((رد جوانات)) داشت که جوان، زیبا و لایق بود. بنابر رسم کهن،
دختر از کور در ده مجاور با یک پسر نامزد شده بود. از بخت بد، پسر بیمار شده و
مرد پدر و مادر و اعضای خانواده دختر به مراسم سوگواری میت رفتند. ((رد جوانات))
که به تناسخ روح باور داشت، با شنیدن مرگ نامزدش لباس خوب پوشید، خود را
آراست و با آفرین آتش خود و خانواده خود را به آتش کشید.

بیدل، اینگونه عرف و عادت را با چشم زیاد به نکوهش میکشید و بی پایه گی و
وزیانتند بودن ایده های پرواز روح را به اثبات میرساند. (۲۱)

فاکتها بیکه بیدل دراین مورد نشان داده‌است ، بامثال های چها نگر د فرانسوی داکتر فرانسو ابیر نیه در مورد ((تناسخ)) همانندی‌دارد. او ، نوشته بود :

((هنگام عز یمتم از سوات به ایران به چشم خود دیدم که زنی خود را خودشو ختاند. در هنگام این رویداد ، شماری انگلیسها ، دنامار کی ها و عالیجنابان شاردن که از پاریس آمده بودند ، حضور داشتند. زن بیوه میا نه‌سال و زیبا بود. زن اینسو و آنسو گشته ، طهارت میکرد و مانند یک شیر دلیر به نظر میرسید و خیلی خوشحال بود. هیچ گونه هیجانی در او حس نمیشد ، گاه با این و گاه با آن شخص با صدای بلند سخن میزد من نمیتوانم با اطمینان یا به گونه درست تراگر بگویم نمیخواهم نگاه های بی حس او را در اینجا تصویر کنم ، او به ما و به خیمه کوچکی چشم میدوخت این آلا چیق کو چک از گاه ارزن و چوبهای خورد و بزرگ ساخته شده بود او داخل آن آلا چیق گردید ، روی گلخن نشست و سر شو هر مرده خود را روی زانویش گذاشت و چوب سوخته را گرفته با دست خود آلا چیق را آتش زد برهنه‌ای که در دست شان چوبهای بزرگ و دراز بود (شمار آنها درست به خاطر من نیست) از بیرون ، به هر سوی توده های هیزم آتش افروختند ... تا چندین روز نمیتوانستم این حادثه مد هس را باور کنم .

برخی از آنان با دیدن توده آتش از آن ترسیده بودند و در دل میخواستند تا از آن رو بگردانند . اکثر اینگونه اشخاص از آن رو گردان هم میشوند ، ولی برهمنان شیطان در آنها احساسات سوختن در آتش را بر می انگیزند و حتی خود آنان زن را در آتش می افکنند .

این صحنه را به چشم خود دیدم که زن جوان چند قدم به آتشیگاه مانده ، عقب گشت ولی آنها او را به سوی آتشیگاه راندند . در جای دیگری دیدم یک زن که در بین آتش بود و لباس هایش نیز آتش گرفته بودند ، از فرط هیجان و سوزش میخواست خود را از آتش نجات دهد ولی جلادان با چوبهای دست داشته شان او را دوباره در میان آتش افکندند .)) (۲۲)

میرزا عبدا لقادر بیدل تا آخر از عقاید ((تناسخ)) رهایی نیافت زیرا او خود نیز در موضعی قرار داشت که طبیعت را دارای روح میدانست . ولی خدمت او درین است که در میانه سده دهم و اوایل سده هجدهم میلادی در شرایط فیودالیزم شرق ، بی پایه گی و زبان آور بودن اینگونه خرافات را توانست به ایشان برساند . مهمتر اینست که بیدل با انتقاد از نظریه و تعلیمات ((تناسخ)) در فاش سازی پایه های خرافات جامعه تا اندازه معینی کارکرد .

بیدل، در مورد ادیان یهودان، مسیحی(نصارا) و ... افکار انتقادی خود را بیان کرده چنین مینویسد:

در مزاج یهوداگر سا ریست
 حکم تورات يك قلم جاریست (۲۳)
 یا :

از نصاری نمیشود مشهود
 جز خیالی که عیسیش فرمود (۲۴)
 و یا :

سخ درامت محمد نیست
 بزم مقبول جای مرتد نیست
 کان و فا جو هر گرم بنیاد
 همه را وعده قیامت داد
 بر مسلمان ز فکر دور اندیش
 اگر آید قیامت آید پیش
 مو منان را ظهور این آیات
 نبود جز به مو قف عرصات(۲۵)
 به این ترتیب، بیدل، تاکید میکند که هر شخص دیندار، خواه یهود خواه نصاری خواه مسلمان و خواه هندو عقیده دینی خود را حقیقت میشمرد. چنانکه او، معجزه هایی را که در کتاب دینی هندوان موجود است یا افسانه های مربوط به او لیارانا شی از عدم دانش میداند. باید گفت که بیدل در این مورد بانهایت احتیاط و از راههای کنایه، نا رساییها و نا درستی باور های خرافی ادیان را بیان نموده اندیشه های خود را در باره آنها اظهار میکند.

در میان گفته های بیدل افاده های زیبا و خوبی مانند این زیاد است :
 این همه جاده است منزل نیست
 لیک رهرو تمیز و قابل نیست (۲۶)
 فیلسوف در اینجا نظر های خود را مخالف عرف و عادات و باور های خرافی دینی به گونه خوب و پر محتوی افاده میکند .

بیدل، در حقیقت به راه درست میروند و آنرا در دانش و فلسفه میبیند :
 علم بود آنکه ساز حکمت کرد
 حکمت افشای راز علم آورد
 علم و حکمت ندا شتم مقصود
 مدعا یم بیان قدرت بود
 خواه عالم برای و خواه حکیم
 من ندارم ز کسب جز تسلیم (۲۷)

ولی بیدل، اثرات اجتماعی و اقتصادی ادیان را نتوانست نشان دهد و نمیتوانست که نشان بدهد انتقاد او از این امر در موضع روشن ساختن ذهن مردم، ساده و سطحی بود. بیدل به گونه پیگیر تا در چه اندازه بیسم رسیده نتوانست. این، ابعاد محدود تعلیمات تاریخی اوست .

سر چشمه ها

- ۱- تاریخ فلسفه ، مسکو ۱۹۴۱ ، جلد ۱ ، ص ۴۳۸ .
- ۲- بیدل ، کلیات ، چهار عنصر ، چاپ هندص ۱۰۰ .
- ۳- همانجا .
- ۴- همانجا .
- ۵- بیدل ، کلیات ، عرفان ، چاپ هند ، ص ۵۲ .
- ۶- همانجا .
- ۷- همان ، ص ۵۴ .
- ۸- همان ، ص ۴۸ .
- ۹- همان ، ص ۴۳ .
- ۱۰- همان ، ص ۵۵ .
- ۱۱- همان ، ص ۴۹ .
- ۱۲- همانجا .
- ۱۳- همانجا .
- ۱۴- همان ، ص ۵۲ .
- ۱۵- همانجا .
- ۱۶- همان ، ص ۴۲ .
- ۱۷- همان ، ص ص ۱۳۳ - ۱۳۴ .
- ۱۸- همانجا .
- ۱۹- همان ، ص ۱۱۴ .
- ۲۰- همان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۱- همان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۲- ف بیرینه ، آخرین سوالات سیا سیدر دولت مغو لهای بزرگ ، شعبه نشریات
انتشارات دولت ، مسکو ، سال ۱۹۳۶ ، صص ۲۶۴ - ۲۶۵ .
- ۲۳- بیدل ، کلیات ، عرفان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۴- همانجا .
- ۲۵- همانجا .
- ۲۶- همانجا .
- ۲۷- همانجا .



پروین سینا

شاعر فرما نروا

وضع ادبی در نیمه دوم سده ۱۲

تابه آنجا که روشن است ادبیات در این بیش از هزار و دو صد سال عمر دارد و در طی این سالها ندراز، نشیب و فرازهایی را پشت سر گذاشته است. ادبیات هر جامعه و کشوری با تأثیر پذیری از عوامل گوناگون اقتصادی و سیاسی رشد و بالندگی میابد. موضوع مورد بحث ما مصادف است با روزگار فرما نروا یعنی خانواده سدوزایی که با تخت نشینی احمد شاه بابا به تاریخ ۱۱۶۰ ه. ق آغاز میابد.

گرچه احمد شاه بابا و پسرش تیمور شاه افزون بر کشور کشایی و حکمروایی شعر دوست و شعرشناس هم بودند، اما در این سده نسبت آشوبها و نابسامانیهای اجتماعی و سیاسی چندان مجال و فرصتی برای انکشاف ادبیات میسر نبود. برای تباهی از وضع آشفته و ناهنجار آن روزگار پاراگرافی از کتاب برگزیده شعر معاصر افغانستان را به خوانش میگیریم: ((افغانستان در سالهای

۱۱۶. ه. ق به بعد جزدر ایا می معدود صحنهٔ بیکار های خو نین و آشوبها و نابسا ما نیها بود. زما نی از مخالفت فرزندان تیمور شاه در آتش و خون میسوخت و زما نی همت مردم آن در مبارزه با دولت استعماری انگلیس مصروفاً میبود، و اگر گاهی در عهد پادشاهی آرا مشی روی مینمود و توجهی به شعر و ادب به عمل می آمد و مردم نفسی تازه میکردند سیل حوا دث چنان بر سر آنها میتاخت که گویی آن اندک آرا مش هم هرگز نبوده است. ((۱))

از گفته های بالا میتوان پی برد که درین محدودهٔ زمانی، وضع علم و ادب چگونگی بوده و اهل دانش و فضل در چه حالی قرار داشته اند ولی با وجود آن در بار احمد شاه و تیمور شاه از نظر فکری و فرهنگی نسبتاً روشن بوده است، زیرا احمد شاه خود مرد شاعر و خوش قریحه بود و علاوه از دیوان شعری اشعار ی به زبان دری دارد. همچنان در عهد حکومت ابدالی، به ویژه زمان تیمور شاه، زبان دری زبان رسمی دربار و دفتر و دیوان بود، و اکثر شاهان و رجال دولتی به این زبان شعر میسرودند و بدان علاقمند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته ای از ادبیات و شعر دری میکردند و بسا که خود نیز مانند تیمور شاه و شاه شجاع صاحب دیوان هم بوده اند.

در آغازین روزهای حکمدری تیمور شاه تلاشهای زیادی برای از بین بردن قیامها و بینظمیها و از سر راه برداشتن سرکشان و گردنکشان صورت گرفت و نیز کوششهای فراوان در جهت سرکوبی کامل مخالفین و مدعیان تخت و تاج به عمل آمد و در نتیجه آرامش سیاسی و اجتماعی نسبی در سراسر کشور برقرار شد. با پیدایش این آرامش عده ای توانستند فرصت مناسبی به دست آورند، تا برای بهبودی زنده گمی به تحریک در آیند و به مشاغل مورد نیاز و حرفه های مورد علاقه شان دست یازند.

(۱) برگزیده شعر معاصر افغانستان، محمد سرور مولائی،

تیمور شاه که خود در اثر مجالست و همصحبتی با سخنگویان و منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان فیضیهایی یافت و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پختگی رسید (۲)، علاوه از مصر و فیتهای سیاسی دست به کارهای ادبی میزد، و با ذوق و علاقه سرشاری که به شعر و ادب دری داشت با اشتراک فضلا و شعرانشستهای علمی و ادبی به راه می انداخت. او توانست در پرتو آگاهی از شعر و ادب و به مسدد دلچسپی به موضوعات فرهنگی بازار شعر و ادب را رونق روزافزون بخشد و مجال مناسبی برای شعرافراهم آورد تا آثار گرانبهای به جهان علم و ادب پیشکش کند.

البته مصاحبتها و مشاعرهای شاهان سدو زایی، به ویژه تیمور شاه، با دانشوران و سخنپوران و ران بهترین زمینه بود برای رشد و تکامل ادبیات نیمه پایانی سده دوازدهم و نیمه آغازین سده سیزدهم هجری و هویت بخشیدن به ادبیات آن روزگار.

تیمور شاه مردی بود صاحب ذوق سلیم، قریحه شعری و استعداد ادبی، در آن هنگامی که امکان تبارز توأمانند یهای اهل فضل و هنر کمتر میسر بود، عده یی از دانشمندان و سخنپوران را به دربار خود جمع کرد و بازار شعر ادب را تا اندازه یی از بیرونقی و سردی بیرون ساخت.

تیمور با آنکه بیشتر اوقات خود را در انجام امور کشوری و رفع منازعات گروه های مردم به مصرف میرساند. باز هم نشست ها و همصحبتان با اشهر سخنگویان، منشیان، تاریخ نگاران صوفیان و هنرمندان باعث فیض یابی بیشتر او گردید و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پخته گی رسید. و باین همه گرفتاریها توانست با تشکیل حلقه های ادبی پایه های ادبیات روزگار شرا هر چه بیشتر مستحکمتر و ایوان آن را آراسته تر سازد. با این پیشگفت کوتا

(۲) تیمور شاه درانی، عزیزالدین و کیلی فوفلزایی، ج۱، کابل:

و به دست دادن نیمرخی از چگونگی وضع ادبی سیاسی عهد، کوشش بدان مقصور میداریم تا تیمور شاه این شاعر فرمانروا و مرد میدان شعر و ادب آن روزگار را هر چند بیشتر و بهتر به شناسایی گیریم.

فشرده‌یی از زنده‌گی سیاسی تیمور شاه

تیمور شاه در زمستان ۱۱۲۵ ش. مطابق محرم ۱۱۶۰ ق در ولایت مازندران خراسان از بطن خانم اولی‌احمد شاه ابدالی به دنیا آمد. واژ تیمور که نام بزرگتر یی-ز فرزند احمد شاه است در چغتایی معنای (پولاد) را میرساند. ماده تاریخ سالزاد تیمور را میرعبدالهادی لاری درین بیت گنجانیده است:

بگفتا جهانگیریش ظاهر است بگوید تیمور صاحب قران (۳)
 هنگامی که احمد شاه از جنگ مشهد فارغ گردید و به طرف قندهار عزیمت نمود تیمور شاه بامادرش و بزرگانی چند از طرف علی قلی برادرزاده نادر افشار در مشهد مقید شدند تا نتوانند با قوای قندهار یکجا شوند اما با جاگرفتن شاهرخ شاه بر اریکه دولت، تیمور و خانواده اش با اعزاز و اکرام دوباره به قندهار روانه شدند. هرات که مرکز فعالیت‌های سیاسی احمد شاه بود بعد از مشغول شدن او به صوب هند و پنجاب توسط مادر تیمور شاه مرکز بزرگک نظامی و سیاسی افغانستان قرار گرفت و تیمور شاه که یک و نیم سال داشت پادشاه آنجا اعلان گردید مگر زمام امور را مادرش به دست داشت و اولین اقدام او این بود که سکه را از نام علیشاه افشار به نام تیمور شاه ضرب زد.

تیمور شاه از ایام طفولیت زیر نظر استادان ورزیده تربیت میشد. اولین معلم او ملاگل محمد خان با بری است که خیلی پرکار و با دانش بود و به پاس خدمات ارزنده اش لقب امین‌الملک را از طرف تیمور شاه دریافت نمود و به منصب خزانهداری پادشاهی مفتخر گردید. دومین استاد او مولوی حاجی جهان فو فلزایی بود و سومین

آن فیض الله خان نام داشت که هردو از مردان مجرب و رسیده روزگار خود بودند و دارای اوصاف حمیده و پسندیده . (۴)

احمد شاه بعد از سفر سند در ۱۱۶۷ ق . وارد قندهار شد و چون هدف وی تسخیر مشهد و نیشاپور و سفر دور و دراز به کشور ایران بود، شاهزاده تیمور رابه نیا بت سلطنت بر گزید و اختیار همه امور حنا عزل و نصب سرداران رابه او واگذار شد . وی از قندهار به کابل که شمر طرف علاقه اش بود عزم سفر کرد و از هفت ساله گی (۱۱۶۷ ق) به فرما نروا یی افغانستان کنونی و بلاد شرق امپراتوری پدرش سرافراز گردید، تیمور شاه در مدت فرما نروا یی خود لشکر کشیها و کشور گشاییهایی نموده است و در جنگ پانی پت ، همچنان در جنگهای بلوچستان و ایران به پیروزیهایی دست یافته و در تمام این نبردها از خود دشنامت و دلیری نشان داده است و در بخش تاریخ سیاسی افغانستان چهرهٔ تابناک و صاحب نفوذی بوده است ، وی نه تنها قلمرو پدرش را نگاه داشت بلکه در استحکام سرحدات و گسترش این قلمرو از پیشگامان عرصهٔ سیاست دانسته میشود .

تیمور شاه علاقمند تر میمات لازم برای افزایش زیبا یی شهر کابل بود و در سال ۱۱۸۶ ق به این فکر شد که این شهر زیبا را مرکز و پایتخت خود قرار دهد و به این منظور بالا حصار کابل و دیوارهای کوه شیر دروازه و آسمانی را مجدداً اعمار نمود. تیمور به سرزمین کابل خیلی علاقمند بود . و در یکی از دو قصیده یی که از او به جا مانده قشنگی و برف باری این شهر زیبا را هنرمندان ترسیم نموده است که چند بیت آن را پیشکش ذوق شعر دوستان و ادب شیفته گان می کنیم :

زمستان کابل

بر کوهسار کابل ، خلعت زقره دادند
 تشریف سبز گون را ، زاشجار برکشا دند
 سلطان دی چو بگذشت ، بر تخت عاج و فوجش
 دست ادب به سینه ، در پیش ایستا دند
 فرمود تا نمایند تاراج گلستا نوا
 دست تظلم آنکه بر گلستان کشا دند
 گلشن کشیده بر سر ، از بر فچادر گل
 ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
 لاله نشسته در خون ، زین غصه داغ بردل
 شمشاد و سرو و عرعر ، از پای اوفتادند
 بلبل به ماتم گل ، قمری به ماتم سرو
 داد و فغان وزاری در کنج غم نها دند
 مرغان صحن گلشن ، از بیسم بادسرها
 جمله ز آشیانها ، آواره در بلا دند
 ابر از برودت دی ، کافور با رگزدید
 ز آنها که اهل عالم ، دل مرده زین فسا دند
 افزود از گل سرخ ، در دهر قدر آتش
 از بسکه مردمانش ، در بزم جای دادند
 گردید آب و آتش با خاک و بادیکسان
 اندر چهار عناصر ، گویی زیك نژادند
 پوشید آسمان را خاکستری لباسی
 اجرام آن سراسر پوشیده زین رمادند
 خوش آنکه بگذرد دی ، آید بهار تیمور
 خلقی برین تمنا دست دعا کشا دند

ص ۱۴۴

تیمور شاه پس از بیست و دو سال زمامداری در حالی که به

کهولت و پیری رسیده بود چنانکه خود گوید :

مرا به دولت دیدار باز ساز جوان

که پیرگشته ام ای نازنین جوان بیتو

ص ۱۹۹

شب یکشنبه هفتم ماه شوال سنه ۱۲۰۷ ق . در شهر کابل ترك عالم فانی نمود و قرار و وصیت خودش در باغی که نشیمنگاه علما و فضلا بود دفن گردید که تا امروزه نام باغ تیمورشاه مشهور است و ماده تاریخ فوت او را (دنیا ی افغان) گفته اند . رباعی زیر بیا نگر تاریخ فوت تیمورشاه و جلوس زمانشاه بر اورنگ شاهی است .
دو نقش چه دلخواه و چه جانکاه نشست

خورشید برآمد ز افق ماه نشست

از گردش مهرو ماه تیمور ز تخت

بر خاسته نواب زمان شاه نشست

شهاب در مرثیه تیمورشاه گفته یی دارد که یاد آن خالی از لطف نیست:

شب سیه پوشید و دامان شفق شد بر زخون

زین شبیخو نی که بر شاهنشاه عظم زدی

آسمان هر شام بر خاک افگند زین کلاه

در عزای خسرو عالی مکان تیمورشاه

زنده گی سیاسی تیمورشاه به صورت گسترده در تاریخهای از گونه سراج التواریخ ، تاریخ احمدشاهی و شماری کتب دیگر که بیانگر احوال سیاسی آن دوره هاست باز تاب یافته . مابه منظور جلوگیری از درازی سخن و نیز توجه به اینکه هدف پایه یی این نبشته روشن سازی بعد شاعری و شخصیت ادبی و کار کرد های فرهنگی این ابرمرد فرهیخته و فارس میدان سیاست میباشد به اشاره کوتاه و گذرا اکتفا ورزیدیم . البته بهترین معرّف شخصیت و نیکوترین بازتاب دهنده چهره ادبی او، دیوان اشعارش میباشد که در نگارش این مقاله مرجع و سرچشمه اساسی و اتکالی مطمئن قرار داده شده است .

نقش تیمور در ادبیات سده ۱۲

تیمور فرمانروایی بود که در پهلوی انجام بزرگترین مسایلی سیاسی و کشوری علاقه و توجه زیاد به احیای فرهنگ و کلتور کشور داشت، در طول دوره سلطنت خود به خواست پسر دانشمند و شاعر مشربش و به کمک فکری و عملی رجال و بزرگان دولت و نیروی استعداد فطری و ذاتی خودش خدمات بزرگی را انجام داده است چنانکه همیشه به قدر دانی و سپاس از علما، سادات، مشایخ، شعرا، فضلا و هنروران میکوشید و در انجمن حضور که خود بنا و اساس آن را گذاشته بود سهم مستقیم میگرفت. در حفظ و ترمیم مساجد، مزارات و اماکن تاریخی توجه زیاد مینمود. بهترین شاهد عینی و دلیل روشن این حقیقت فرمانهای است که از روزگار او باقی مانده و نیز یاد کرد های شعرا ی هرات از خدمات ارزنده اوست.

وی مرد شاعر، عالم، شجاع و ادیب بود. همچنانکه سیاست مدار خوبی بود از شاعران خوب نیمه دوم سده دوازدهم به شمار میرفت. او با علاقه زیاد انجمن شعرا را تشکیل داده و عده یی از سخنپردازان را در دربار خود جمع نمود. با تشکیل انجمن حضور یا انجمن بیدل خوانی توانست بزرگترین شعرا یی را که آثار گرانبهای شان تا کنون بر جای است، پرورش و تشویق نماید.

علاقه تیمور به شعر و ادب تا آن حد بود که تذکره شعرا را از اوایل اسلام تا عصر خودش، ترتیب داد و در آن شرح حال چهار صد شاعر را فراهم آورد. سرپرست و مسوول کار های علمی به خصوص آثار ادبی و یکی از استادان ورزیده اش بانام ملا فیض الله خان بود. وی شخص عالم، فاضل و سخن سنج و صاحب کمال و روشن ضمیر بوده است، علاوه از تذکره الشعرا نسخه خطی هفت کوب نوشته نظام الدین نیز در عصر او تنظیم و ترتیب شده است. همچنان محمد غیاث از فضلای معروف هم عصر او کتاب غیاث اللغات را در ۱۲۴۲ به اتمام رسانید.

نقش معلمان و بزرگان دولت در زنده گی ادبی تیمور شاه نهایت

موثر پنداشته میشود . البته علاقه و ارادهٔ معلمین و منشیان در بار نسبت به او تا بدان حد بود که عبدالها دی خان منشی باشی قطعه یی در تاریخ جلوس تیمور شاه ساخته است ، این شعر مدحیه که سراپا وصف تیمور است از یکسو گویندهٔ آن، خواسته است صاحب جاه و منزلتی گردد، و از جانب دیگر پشتیبان تیمور را به شعرا ی همعصرش می‌رساند که برای رواج و رونق شعر در زمانش از تشویق ، ترغیب و حتا اهدای صله و بخشش در برا برهر قطعه شعر تو جـه خاصه مینمود ، تا بدین وسیله توا نسته با شد نظر شعرا را هر چه بهتر و بیشتر جلب نماید و به حلقهٔ ادبی زمانش فرا خواند .

این سلطنت کبری این‌خو قنت علیا

بادابه توار زنده این شوکت و این شاهی

دولت به توار زنده افسر به توزینده

دیمیم و کلاه و تخت با تاج شهنشا هی

اورنگ به تو زیبا مسند زتودر زیور

بافروشکوه و شان باشوکت جمجا هی

اقبال وظفر باهم با نصرت و فیروزی

بردرگه تو بر پا دایم زهوا خوا هی

اعدای تو شر منده خصم توسرافکنده

در زیر سلاسل بین در حالت جا نکا هی

تاریخ جلوست را جستم ز خر دگفتا

یک مصرع برجسته میگو توبه آگاهی

پاینده به عزو جاه گوید به توییننده

با طالع تیموری زیبی به جهان شا هی (۵)

ق ۱۱۸۶

دیوان تیمور شاه ، عزیز الدین و کیلی فوفلزا یی ، کابل : ۱۳۵۶ ،

وی برای اشخاص دانسته و باصلاحیت و وظایف مهم فرهنگی را میسپرد و آنانی را که ذواللسانین بودند به وظایفی از گونهٔ تألیف، ترجمه و انشاء پرداز می‌گرددانید. او نه تنها به حیث فرمانروا، بلکه در چهرهٔ یک‌شا عرنیز در قلمرو سیاسی و ساحت لشکر کشی خود شهرت ادبی را کسب نموده بود.

آنگونه که گفته آمد یکی از کارهای مثر تیمور شاه در بخش ادبیات و احیای فرهنگ تا سیس‌انجمن حضور بود که از دوران جوانی به ویژه از سنه ۱۱۶۷ ق. که به نیابت سلطنت افغانستان مفتخر گردید فکر تا سیس چنین اتحادهٔ ادبی را دنبال میکرد در این حلقهٔ ادبی بزرگترین نویسنده گان و دانشمندان وقت شامل بودند که تیمور شاه را در حضور سفر همراهی میکردند و او نیز که به شعر و ادب علاقمندی وافر داشت از محضر این دانشمندان استفاده میکرد. کارهای این انجمن همواره به شکل مشورتی پیش میرفت و تیمور شاه هیچگاه با توجه به منزلت و مقام فرمانروایی از این انجمن کنار نمیگرفت، برای قدر دانی از بزرگان ادب و دانش وی القاب و سمتهای بزرگ و افتخاری مروج زمانش را بر آنها میگذاشت چون: دانش‌خان، مستفید خان، فاضل خان، عاقل خان، کفایت خان، افضی القفا، شیخ الاسلام، خان علوم، ملاباشی و مدرس باشی برای دانشیان علوم شرعی، وزبده نویس، منشی باشی، حضور نویس، سر رشته دار انشا، سر کار مراسلات و قایع نگار، روزنامه‌نویس، وقایع خوان و داروغهٔ اخبار برای صاحبان قلم که هر کدام در یکی از رشته‌های علوم و فنون ماهر و توانا بود چنانکه دربارهٔ آنان گفته شده است: ((از روی اوراق و وثایق شرعی و حرمانها دریافتم که بسی اشخاص ورزیده و لایق به مرور چهل سال و پنج‌ساله دوام خدمت نموده اند و این نه از لحاظ قحط الرجال بلکه از روی لیاقت کفایت و صداقت میبود)) (۶)

وی از اهل علم و قلم تا حدی قدر دانی مینمود که حتاناگذار بعضی مناطق به نام این بزرگان و قلم به دستان صورت میگرفت.

تیمور شاه شاعر و ادیب در مدت حکمرانیهای خود در هر ات، کابل و لاهور یعنی در دوران حیات پدر و در زمان سلطنت خود به جهت احترام علما، سادات و مشایخ، حقوق نقدی و جنسی زیاد مقرر فرمود و حق تولیت مزارات بابرکات را نیز به اهل علم و فضل تعیین نمود. به طور مثال در سنه ۱۱۹۶ ق اراضی زراعتی شهر قند هار مشهور به نهر روضه را که ملک موروث او، برای خرقة شریفه به مهر خود و پنج برادر خود وقف نمود و به اختیار مو لوی عبدالحق متولی گذاشت. همچنان زمینهای زیاده زراعتی و باغها را برای علمای کرام که ارباب تبلیغ و تدریس بودند برای مصارف طلاب وقف نمود.

تیمور شاه و وزرای عالم و فاضل او، در صفات شاعری و شعر شناسی و شاعر پروری آنقدر بلند آوازه و محبوب همه دانشوران گشتند که عموم شاعران قلمروا فغانی در دو ا و این اشعار و رسایل مصنفه شان قصیده های مدحیه و قطعات اهدائیه در توصیف جمال و جلال عصر او انشا کرده اند که به طور نمونه شماری از آنها را یاد می کنیم:

اسماعیل الحسینی از جام، در سنه ۱۱۸۶ ق در وصف تیمور شاه چنین گفته است:

پادشاه بحر و بر لشکر کش ایران و هند

طالع و اقبال و دولت از جبینش آشکار

درة التاج خلافت ظل حق تیمور شاه

معدن جود و سخاوت صاحب علم و وقار

از سخا و بذل و جودش میشود حاتم خجل

میگریزد از نهیب صوتش اسفند یسار

پادشاهی مثل او هر گز نیامد در جهان

فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار

اسماعیل الحسینی پسر محمود الحسینی و پدر ابوالقاسم الحسینی است که هر سه نفر یکی بعد دیگری از عهد احمد شاه تا عهد شاه شجاع از شعری او نویسنده گان بارز دربار او از اعضای انجمن حضور بودند:

فروغی درباره او چنین گفته است:

در روز رزم هر که فدای تو ساخت جان

دایم غریق رحمت آمرزگار یاد

یارب ممالک تو ز حسن سلوک تو

پیوسته چون محاسن تو بشمار باد

یارب بنای دولت تودر جهان مدام

همچون بنای همت تو استوار باد

تیمور شاه به کتابخانه و حفظ کتب برای استفاده دانشمندان علاقه زیاد داشت کتابدار مشهور در بار او که نامش از طریق اسناد خطی آن دوره شناخته شده است حاجی عارف کابلی است که اندوخته بزرگی از کتابها در اختیارش بود تیمور حنا ارباب قلم و اهل بینش و منشیان در بار او بخشش ها وصله ها و تهیه وسایل کارتوشویق و وتر غیب مینمود تا کارهای ارزنده بی انجام دهند ، در روزگار او بازار شعر و شاعری تا حدی رونق داشت که خود به این موضوع چنین اشاره نموده است ،

میشود موزون شه تیمور حرف عام و خاص

۱۹۵

شد رواج شعر از بس عام در ایام تو

شاعران مشهور عهد تیمور شاه را به دو دسته می توان تقسیم کرد : نخست آنانی که از نظر رتبه عسکری و خدمات بزرگ قومی ، ملی ، اجتماعی و نفوذ و قدرت سیاسی مشهور و معروف بودند ، دو دیگر کسانی که از جهت قدرت کلام ، شاعر بزرگ و ممتاز در عهد خود شناخته شده اند . گروه نخستین با همه گرفتاری های مداوم در مهمات دولتی و عسکری کمتر فرصت شعر و شاعری یافته و تنها پارچه های معدود شعری از آنها به جا مانده است .

از شعرای مشهور عهد او میتوان از عاجز افغان ، واقف ، عشرت

مظهر جان جانان ، هارون ، احمد کابلی ، شهاب ، عمر خان درانی ، عبدالرحمان بدخشی ، عندلیب بدخشی و از زنان بزرگ شعر و ادب

عهد او میتوان از عایشه درانی یاد کرد که دیوانی به نام ((شکر گنج)) از او باقی مانده است و از خطاطان مشهور عهد او از میر قوام الدین کشمیری می توان نام برد . (۷)

تیمور شاه ذوق ادبی قابل وصفی داشت او گاهگاهی با شعرای دربار مشاعره هایی می نمود و در اینجاست مشاعره یی را که با میر هو تک افغان نموده است به خاطر شیرین کامی ادب خوانها ن و شعر دوستان به خوانش میگیریم البته در اینجا در برابر هر مصرع افغان تیمور شاه يك بيت حتا گاهی هم دو بیت جوابی آورده است .

بوسه به پیغام

افغان تیمور شاه

منتظر چند نشینم بهرۀ وعده وصل

تابه کی شاد دل از بوسه به پیغام کنم

سرف قدم ساخته پا بوس تو احرام کنم

چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم

یا : تلخ کام ز بس از زهر فراق تو رواست

طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم

چاره وحشت چشمت به فسون نتوان کرد

نر گست نیت غزالی که منش رام کنم

یکدم آرام نگیرم به جهـان در طلبت

آخرای آهوی وحشی به چه ات رام کنم

نیست جز رشته آهم به بیا بان جنون

که دگر بهر گرفتاری خود دام کنم

بسکه بینم به چمن جور و جفا از خس و خار

گه تمنای قفس گه هوس دام کنم

هر کجا مد نظر عارض و زلف تو بود

نیست ممکن که خیال سحر و شام کنم

۷- برای معلومات مزید به کتاب هنر خط در افغانستان در دو قرن

اخیر تألیف عزیزالدین و کیلی فوفلزی یی ، کابل : ۱۳۴۲ مراجعه

کنید .

افغان

تیمور

شب خود را به خیال رخ تو کسردم صبح
روز خود را به غم زلف تو چون شام کنم
چند پیش رخ و زلفش ((شه تیمور)) مدام
گریه هر صبح نمایم ، گله هر شام کنم

گر مرا بی لب لعل تو بود میل شراب
بگدازم دل خود را و می اش نام کنم
یا:

بی لب ت گر هو س باده گلفام کنم
لخت دل را به گداز آرم و در جام کنم
کندش دیده خو نثار من آغشته به خون
باده گری لب میگو ن تودر جام کنم

نو بهار آمد و آن به که چو بلبل ((افغان))
عمر صرف طلب یار گل اندام کنم
زارنالم ((شه تیمور)) چو بلبل زغمش
هر کجا یاد از آن عارض گلفام کنم

جلوه اش را من بی تاب چو بینم ((افغان))
حیرت از دیده نر گس به چمن وام کنم
جانم آمد به لب و لب بلبم نه ایدوست
تا می آب حیات از لب تو وام کنم
دیگر از فعالیت های مهم ادبی اودستیابی به کلیات میرزا عبدالقادر
بیدل بوده است که به سلسله گردآوری دیوان اشعار شعرا بی که تا
دوره او به دست نیامده بود جمع شد و کار بزرگ دیگر آنکه به عوض
خراج ملک پتیاله واقف لاهوری را به در بار خویش خواست و مورد
نوازش و مهر بانی های شاهانه قرار داد . (۸)

۸- شیخ بیگتای متخلص واقف ملقب نورا لعین (متوفی ۱۱۹۵ ق)
شاعر متصوف و کیمیا گر که از سنه ۱۱۷ ق تا خاتمه عمر به دفعات به
مجالست های علمی و ادبی اهل قلم رسیده و مورد الطاف بزرگان
قندهار و کابل قرار گرفته است .

دیوان تیمور شاه

دیوان تیمور شاه که در سال ۱۳۵۶ در کابل زینت چاپ یافته با قطع (۱۶۵ ضرب ۲۲۵) شامل (۲۲۳) صفحه است ، در آغاز آن (۸۲) صفحه مقدمه درباره کتاب و جوانب مختلف زندگی این شاعر فرما نروا به خامه مرتب و تدوین کنندۀ دیوان به نگارش آمده است . از خوانش این مقدمه برمی آید که نسخه های هفتگانه دیوان که هر یک مفصل معرفی گردیده اند مورد استفاده قرار داشته است .

متن دیوان با دو مناجات به زبان دری گشایش یافته و پس از آن سه غزل پشتو آورده شده و بخش اصلی و عمده دیوان یعنی غزلیات دری جا گرفته است که شمار آنها تقریباً به چار صد پارچه میرسد . آخرین بخش دیوان را رباعیات شاعر که گویا طغرای پایان بخش اثر شاعر باشد تشکیل میدهد . در پایان دیوان توضیحی به چشم میخورد که نسخه تاشکند که در شمار سایر نسخ در تهیه متن کتاب از آن استفاده شده است - را به معرفی گرفته ، دو صفحه عکسی یکی از وسط و دیگری از فرجامین بخش کتاب به چاپ رسیده تا بر آگاهی خواننده گان افزوده باشد . همچنان عکس فرمانی از عهد تیمور شاه در باب تحصیل بقیه مالیات نقد و جنس مقررۀ ملک بهاولپور در آخر کتاب افزوده شده که مناسبت و ضرورت آن تشخیص شده نتوانست .

تاثیر پذیری تیمور از سخنوران پیشین

تیمور به دواوین شعرای متقدم علاقمند بوده آگاهی و دانش او از این اشعار است که گاهی در سرایشها از سبک آنان متأثر گشته است .

کلام تیمور شاه به سبک هندی تمایل خفیفی دارد و دلیلش اینست که وی به حیث فرما نروا اکثر به سوی هند و پنجاب سفر نموده و آگاهی او از شرایط اجتماعی و محیطی آن سرزمین تا حدی بوده است که گلبرگهای لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش آینه چهره نمایی است از فرهنگ و کلتور هند . یکی از عنعنات مردم هند استفاده و کاربرد (برگ پان) است به شیوه و طرز

خاص که بیشترینه باشنده گان آن سر زمین به آن عادت دارند .
تیمور شاه این رسم را در دیوانش بار بار به یاد آورده و باسودجویی
از آن مضمون آفرینی کرده است .

ندارد لذتی در کـــــــــــــــــامستان

لبی کز پان و می نیلوفری نیست

ص ۱۰۹

یا:

زدیده خون دلم ریخت سرخی، ((پان)) را

نموده ای به لب خو یشتن چرا گستاخ

ص ۱۱۷

غزلیات تیمور شاه در جزالت و لطافت ، از گوینده گان و پیروان
سبک هند عقب نمیماند او گاهی به اشعار خود می بالد و چنین تفاخرو
ادعا می کند :

((شاه تیمور))، چکد شهید ز شعر ترمن

کرده شیرین سخن آن لعل شکر بار میرا

یا:

شاه تیمور به صد شوق غزلها ی ترا

خلق راورد زبان است به هر انجمنش ۹۳

یا:

از شوق شعر توشه تیمور بلبلان

ترکیب آشیان به سرای تو بسته اند ۱۵۲

تیمور شاه از پی تحسین شعر تو

ورد زبان خلق جهان گفتگوی تست ۱۳۴

یا: سخن رواج زمن یافت در جهان تیمور

۱۱۳

که طبع زیرک من در تلاش مضمون است

۱۰۴

چنانکه در کلام بیدل نیز بدینگونه مفاخره ها بر میخوریم:

فطرت بیدل همان آیینۀ معجزناماست
 هر سخن کز خامه اش میجو شد الهام است و بس
 (۹)

یا: چمن تحیر بیدلم که سحاب رشحۀ خامه اش
 به تامل گهرا فگند سر قطره که نگون کند (۱۰)

یا: به پیری گشت بیدل طرز انشای تو شیرین تر
 ندانم اینقدر لعل که قند آمیخت باشیرت (۱۱)
 گاهی پیروی از سعدی و لسان الغیب خواجه حافظ در شعر او به نظر
 میرسد مثلاً به دنباله روی از این غزل مشهور سعدی:

ای سار بان آهسته ران کارا م جانم میرو
 آن دل که با خود داشتم با دلستا نم میرو

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
 من خود به چشم خو یستن دیدم که جانم میرو

این غزل رابه وزن و قافیۀ متفاوت از آن سروده است:

رفتی تو تا از چشم من، از جسم من جان میرو
 جان از تن بیمار من، دنبال جانان میرو

یارب چه سازم از غمش، رنجیده خاطر از برم
 پیچده دامن در کمر، سرو خرا مان میرو

مارا به هجران ای صنم، از محنت رنج و ستم
 هر لحظه سیلاب سرشک، از چشم گریان میرو

از سوز دل در جستجو، به سرسراغ روی او
 هر صبح دم در کوی او، خورشید تا بان میرو

آن دلبر سیمین بدن، با طره مشك ختن
 بهر تماشا در چمن، کاکل پریشان میرو

۹- غزلیات، چاپ کابل: ۱۳۴۱، ص ۷۳۴

۱۰- غزلیات، ص ۶۵۵

(۱۱) غزلیات، ص ۲۸۵

در گلستان کوی او، همراه خیل قمریان
 بهر تماشای قدش ، سرواز گلستان می رود
 تیمور شاه آن دلبرم ، باشیوه جور و ستم
 از من گریزان دم بدم ، سوی رقیبان می رود
 ص ۱۲۶

در جواب غزل زیبای حافظ به مطلع:
 آنکه از سنبل او غالیه تابسی دارد
 باز بادل شدگان ناز و عتابی دارد (۱۲)

غزلی بدین شایسته گی و گیرایی سروده است :
 بامن دل شده دلدار عتابسی دارد
 باز رقیبان سخن حرف صوابی دارد
 هیچد شعله برق از ته هر پیچ و خمی
 امشب از آه دلم زلف تو تابی دارد
 گاه باخشم و گهی غمزه و گه خنجر ناز
 در پی کشتن من یار شتابی دارد
 گشته ام از نگهش بیخود و مخمور و خراب
 چشم مستش که به پیمان شرابی دارد
 باده نوش است ز لبهای تو گلها به چمن
 از تبسم لب لعلت می نابی دارد
 بر سر صفحه نسرين ز خط مشك فشان
 در بغل حسن تو امروز کتابی دارد

از بیان رقم خامه شاه تیمور
 غزل حافظ شیراز جوابی دارد

نمونه های بالا و نیز پاره دیگر از اشعار تیمور گویای آن است که
 او دیوان بیدل ، سعدی و حافظ را در اختیار داشته ، غالباً و با تمام تنگی
 فرصت بیشتر اوقات خود را به سیر و خوانش اوراق زرین و وزین
 آنها صرف می کرده است

باز تاب مسایل اجتماعی در سروده های تیمور

تیمور آرزوها، پیام‌ها، عواطف و احساسات خود را در آیینۀ غزل به وجه نیکوی آن متجلی ساخته و سخنان دلش را که ملامال از عواطف و آرما نه‌ای آدمی است در لابلای غزلیا تش ارایه داشته است .

در غزلهای او مظاهر گوناگون هستی در رابطه با حیات آدمی باز تاب یافته است ، چهره تیمور در لابلای غزلیا تش به حیث فرمانروای آگاه ، با خبر و همراه با درد ورنج خلق و مرد مش جلوه گر شده است . او همواره اخلاق پسندیده و صفات حمیده اجتماعی را به نظر قدر دیده و به ستایش نشسته است . تیمور شاه در اشعار خود اندرز های گرانبها و قیمتی را به ار مغسان می دهد و با علو همت در برابر حوادث و پیش آمدهای دنیا با ثبات و استقامت بر خورد میکند . نمونه های زیرین گواه این مطلب تواند بود :

شاه تیمور جهان در نظر همت من

کمتر از دور خط دایره پر کار است

ص ۱۰۶

ندارم باک از قصه در قیابان

که از شمن نیند یشد به دل مـ سرد

همچنان مقوله پر معنا وانسانی (تواضع زگردن فرازان نکوست)

سخت در بیاور او پایدار بوده باد همه شوکت و جلال و مرتبت و دستگ ساه شاهنشاهی جبین نیایش به درگاه لایزال می ساید و نیز خود را غفلت پرورده تاج و تخت شاهی دانسته ، اندیشه مرگ را لحظه بی از نظر دور نمیدارد :

تیمور اگر چه شاه جهان است ای خدا

لیکن ز صدق دل به دو عالم گدای تست

ص ۱۱۵

یا : تاج و تخت شاهیم تیمور غفلت پرور است

دل نشد واقف ز سر پرده اسرار حیـ ف

ص ۱۵۷

یا: کرده اند آخر شئه تیمور زیرگل مقام
شهمسوارانی که اینجا کرده اند جولان به خاک
ص ۱۵۸

یا: گشته اند از جور گردون گلرخان پنهان به خاک
برده اند از حسرت دنیای دون حرمان به خاک
ص ۱۵۸

او با ور منداست که در معاشرت و حیات اجتماعی چنانکه سعدی فرموده
است

به شیرین زبانی و لطیف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کشی
میتوان بایان ملایم و قلب مهربان و صفای خلق در باغستان دل آدمیان
راه کشود و اقلیم اعتماد شان را به تسخیر آورد :
تسخیر توان کرد همه خلق جهان را
با خلق خوش و نرمی دل، حرف ملایم

* * *

شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان
بیشتر خلق مسخر سود از خلق نکو
ص ۲۰۲
تفقد و دلجویی بازیر دستان را باد رک عمیق انسانی و احسا سر مر دم
داری چنین به بیان آورده است :
باخبر باش ز احوال دل غمزده گان
تا که آه دل افکار به سویت نرسد

ص ۱۲۳
خسیسان و ناکسان از شمشیر بیان او در امان نبوده ، ضربتی بدین
نیرومندی به آنان حواله کرده است :
زیند ناصح مشفق بدی ز کس نرود
به حیل طبع خسیس از دل مگس نرود
ص ۱۲۷

وفاز مردم ناکس مخواه شمه تیمور

بشست وشو اثر گل نمیر ود هر گز

ص ۱۰

واز زشتی غمازی بدین آراسته گی و هنر مندی سخن به میان می آورد :
دمبدم از ستم تیغ شود قطع زبان

هر که چون شمع درین بزم کند غمازی

ص ۲۱۸

وی طرفدار تأمین عدالت اجتماعی بود و از حاکمان و کار دارا نی که
ظلم و ستم بر مردان روا میداشتند سخت ناراض و متنفر بود. ابیات
زیرین بیانگر این اندیشه و آرمان شاعر توانند بود :

ز حال خسته بیچارگان چه میداند

که تا زحاکم جبار دسترس نرود

۱۲۸

یا: باخدرباش ز آزدردن دل های خراب

دسته تیر قضا آه دل افکار است

یا: هر که با کس نر سانده ضرر نیش جفا

در گلستان جهان همچو گل بیخار است

یا: ستم بر مردمان و زیردستان

طریق دستگاه و سروری نیست

وی سخت به پرنسیبهای اخلاقی پابند بود. یاوه گوئی و ناسنجیده

سرایی رابه باد انتقاد گرفته ، خاموشی را نسبت به آن رجحان
میدههد :

از زبان سفله بیرون میشود حرف سبک

حرف نا سنجیده گفتن از شعار مرد نیست

۱۰۸

لب خاموش تو از گفتن بیجا بهتر

به تقابل اگر ت حرف زاستاد آید

۱۲۱

مدد جستن از پیران و دانشت پشوا ورهنا را تأیید نموده ،

همنشینی و خوشه چینی از خرمن اندوخته دانا یان را ستوده است :

مدد به وقت جوانی طلب کن از پیران
که کار همت شمشیر را عضا نکنند

* * *

میدهد دل را شه تیمور اشعار تو پند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت

۱.۲

تکبر و غرور را در پیرایه مدعامل زیبا و احساس بر انگیزی چنین
به مذمت نشسته است :

سر فرازی سبب کاستن جان و دل است
شمع از شعله به سر تاج نمایان زده است

۱.۶

قناعت را بزرگترین و بهترین سرمایه و راز خوشبختی و آسوده گی
انسان میداند و حرص و آرز را مایه تباهی و بدبختی :

آسوده گی به گوشه کنج قناعت است
باشد از آن به کام هما استخوان لذیذ

۱۴۵

مسند دیبای اهل جاه ندارد چون ثبات
از قناعت من بفرش بوریا افتاده ام

۱۷۱

هر که شد در پیچ و تاب الفت دنیا سیر
فی المثل گویا به کام ازدها افتاده است

۶۵

تیمور شاه شاعریست ذواللسانین که به زبان دری و پشتو حتا به گونه
شیرو شکر اشعار از خود به یادگار مانده است اما از آنجایی که بحث
در باره اشعار پشتو و شیرو شکر او از حوصله این نبشته خارج است،
خواننده علاقمند را به نوشته دانشمندان استاد عبدالحی حبیبی
در شماره ۸، دوره ۳، سال ۱۳۱۲، مجله کابل مراجعه می دهیم .
برای حسن ختام و اقتناع ذوق او بگرایان و ادب پژوهان یکی دو غزل
شیرین ازین شاعر سحر بیان را نمونه میگیریم تا پایه و مرتبه شاعری
او نیز نمایان شده باشد .

سیلاب سرشك

نمیدانم چه بد کردم ، زمن قطع نظر کردی
 ز حال چشم پوشیدی ، به جان من شرور کردی
 ز تنهایی دل آشفته در غربت نمیباشد
 چرا از ملك دل ای اشك آهنگ سفر گردی
 ز جوش خون دلم یکبار طوفان کرد در عالم
 ز سیلاب سرشك ای دیده طوفان دگر کردی
 هوای جستجوی یار در هر خانه می کردم
 مرا ای چرخ کج رفتار آخر در بدر کردی
 رمیدی تاز وحشت از برم و حشی غزال من
 مرا چون نافه مشك ختن خون در جگر کردی
 ز تاب شعله تب گشته رخسار تو چون آتش
 ندانم از دل گرم کدام عاشق گذر کردی
 به هنگام کشود نامه دلدار را تیمور
 به باران سرشك دیده خونبار تر کردی

ص ص ۲۱۴ - ۲۱۵

رقص مستانه :

نه تنها خورده می آن دلبر جانانه میر قصد
 پری در شیشه از عکس رخسار مستانه میر قصد
 به سوی من چو عزم آمدن کردی و از شادی
 به راه انتظار چشم من در خانه میر قصد
 مسرت کردم بیادر بزم میخواران تماشاکن
 که می از مستی چشم تو در میخانه میر قصد

زرشك بیج و تاب جعد زلف عنبرافشانش
 به‌چندین آه دودشمع در کاشانه میر. قصد
 زدی تا ناخن ابرو به تار رشته‌جانم
 نفس‌درسینه ام از شوق بیتا بانه‌میر قصد
 دلم از اشتیاق وصل و شوق سوختن امشب
 به‌گردشمع رخسار تو چون پروانه‌میر قصد
 زساز نغمه آن مطرب شیرین نواتیمور
 نگار من به مجلس امشب استادانامیر قصد

صص ۱۱۸-۱۱۹

واژه

(۲)

ریشه واژه

در عر زبانی ، واژه از خود ریشه میدارند . ریشه ماده سر جسمه بی واژه میا سند یعنی هسته سا ختار واژه است و واژه از روی آن ساخته میشود . پس واژه بی هسته در اصل به صورت واژه شناخته نمیشود . ریشه ، ماده و هسته واژه است . شاید خرده کیران از ما بپرسند : پس ریشه واژه های میز و خرسنگ و امثال آنها را چگونه میتوان کزید؟ در پاسخ خواهیم گفت ریشه از روی کار کرد و نقش خود ، هم از دید معنایی و هم از دید ساختاری به دو گونه چهره میکشاید - ((ریشه خود هسته)) و ((ریشه ناخود هسته)) .

میز هم از نگاه ساختار و هم از روی معنا در هنگا می که به تند پس بگانه اس بماند ((خود هسته)) است . در برابر زما نی که پسوند ها را به خو یستن می پیوند میدهد ((نا خود هسته)) میشود . واژه ناخود هسته را ((بیرون هسته)) نیز گفته میتوانیم . پس واژه با ریشه خود هسته نقش چند بن پهلویی سرریزه بی را دارد ، مانند واژه او که چارنقش زیرین زبانی را در خود میگیرد : واج ، هیجاء ازک ، واژه .

خرسنگ واژه ناخود هسته است . ریشه این واژه را ما میتوانیم از روی کار کسرد معنایی آن بر گزینیم . میدانیم که واژه سنگ وابسته مهم آمیخته خرسنگ است و واژه خر وابسته نامهم آن . خربه معنی بزرگ چگونه گی واژه سنگ را بیان میکند ، بنا بدین صفت تنه آن به شمار میرود . از اینکه صفت وابسته نام است و در اینجا سنگ نام میباشد وهمانا به صفت ریشه واژه خرسنگ به شمار میرود . از فرجام این گفته ها بر می آید که واژه های گسترده به تمامی ناخود هسته یا بیرون هسته اند . نا خود هسته گی بدین مفهوم است که ریشه با وجود خود هسته بودن ، سا ختار هسته سا ختار های وابسته به خود نیز میباشد .

در زبان فارسی دری هم ، واژه دارای ریشه است . ریشه واژه در این زبان از پهلوی روز- کاری خود مورد فرو کاوی و پژو هش قرار میگیرد . به عبارت دیگر ، ریشه واژه در این زبان هم از نگاه در زمانی و هم از دید همزمانی فرو کاوی و پژو هیده میشود . در اینجا دو واژه را به نمونه میگیریم : یکی کنیزك ، دیگری رفتن .

۱- از نگاه در زمانی ریشه کنیزك ، (کن-) است . این واژه در زبان های کهن وباستانی چنین ساختار هایی رابه خود میگیرد :

Kanicvak, Kanik (در اوستا به معنی دختر جوان)

Kanga, Kainin, Kainka

(پهلوی ، یازند به معنی زن جوان و دختر (هندی باستان به kaja, kaja دوشیزه)

کمان غالب سانسگر یت نزدیک به همین معنا). پس این واژه از کن (زن) جمع یز(پسوند کوچی مساوی یزه (دوشیزه)، جمع اك (ساخته شده است . (۱۳) اما ریشه کنشواژه نا می رفتن در پهلوی ساسانی یا فارسی میانه rav- است که از آن Ravak, reftan (به معنی روند - رایج) ساخته شده است . (۱۴)

۲- از دید همزمانی ریشه واژه کنیزك (کنیز-) است . پس این واژه در زبان فارسی دری امروز از کنیزك جمع اك (پسوند کوچکی) (به معنای دختر جوان پر ستار یازن خد متگار) ساخته شده است . پسوند(ین) به مرور زمان طودی با ریشه تا ریغسی (کن-) پیوند یافته است که هر دوتند پس تك سا ختاری به خود گرفته اندودر فرجام جا نشین يك واژك آزاد شده اند . بنابر این (کنیز) يك واژك آزاد است زیرا اگر آن را به وابسته ها یش جدا سازیم وابسته های به دست آمده معنای دستمور

تشریحی را نمیداشته باشند . همچنان از نگاه همزمانی واژه رفتن دو ریشه دارد :
ریشه شماره يك (رو -) و ریشه شماره دوی (رفت -) .

باید افزود اگر در برابر این اندیشه سازونغمه نا باوری نواخته و سروده آید آن رادر پارچه نبشته آزاد عنوان آینده خود زیر عنوان ((ریشه واژه در زبان فارسی دری)) با سخ خواهد گفت ، چه این پارچه نوشته راه ویژه خود را دارد و جایی برای بیان و توضیح اندیشه ارا نه شده نمیداشته باشد .

واژه را میتوان به درختی مانند گرد که این درخت هم ریشه و تنه (ساقه) و هم شاخ و برگ دارد . در بین این سازه ها ریشه ایستا ، استوار و یگانه است و تنه فرگشتی (متحول) و گسترده . به گونه نمونه دروازه (فرو تن) واژه (تن) ریشه است و (فرو -) و ند . هر گاه پسوند (ی) را به آن پیوست نماییم . فرو تنی میشود ، در اینجا فرو تن منش تنه را به خود میگیرد و - ی شاخچه آن به شمار میرود . اگر بار دیگر پسوند (- ها) را به آن بیفزاییم فرو تنی ها شده می آید و باز در آن هنگام فرو تنی حیثیت تنه را به خود می گزیند و - ها به تندیس شاخچه میدرآید . به همین راه هر گاه پیشوند ها و پسوند های دیگری را به این واژه افزوده بتوانیم ، ساختار پیشین و یا پسین آن تنه وند افزوده شده به شمار میرود .

طوری که دیدیم ریشه يك جزء ثابت واژه است ، در حالیکه تنه جزء ثابت آن نمیباشد ، بلکه با گسترده شدن واژه ، گسترده شده میرود . بر افزود به این ریشه نظر به ساختار پیشی و پسوی خود نیز تنه به شمار میرود . ریشه دريك واژه گسترده از روی نقش معنایی و دستوریش شناخته میشود بدین معنا که از روی کارکرد معنایی اش هسته مهم و بسته های دیگر به شمار میرود از قبیل سنگ در واژه خرسنگان و از نگاه دستور ی صفت و ساختار يك واژه آزاد را به خود میگیرد ، مانند : دو در واژه های ((دوش)) و ((دویدن)) . در پایه نظریه تنه میتواند تا به بی نهایت گسترده شده برود . اما از روی کارکرد چنین پیشامدی در زبان فارسی ، دری بسیار بسیار کم اتفاق می افتد ، بسا ، اینهم تنه میتواند چهره چندین شاخه یی یا چندین شماره یی را به خود بگیرد . از همین سبب میتوانیم تنه ها را از نگاه شماره از یکدیگر باز شناسیم . به گونه مثال واژه ((فروتنی ها)) نظر به پسوند - ها دارای سه تنه است - تنه تنه شماره (۱) فرو تن شماره (۲) و فرو تنی شماره (۳) میباشد .

از این دید واژه را چنین میتوان شنا ساخت نمود : واژه چنان ساختار زبانی است که از یک هسته آزاد یعنی ریشه می براید و تابه بی نهایت به گونه یک تندیس یگانه گسترده شده می رود .

واژه وواژك :

به روی دید رو نالد و . لانگیگر زبا نشناس امریکایی واژه يك نا مواژه میا نه ساختار ، کوچکتر از جمله و بزرگتر از يك توتۀ آوازاست ویک پدیده روانی به شمار می آید (۱۵) . از این روی واژه مرزی است بین آواز و جمله این نقش را اگر بپذیریم امکان دارد از هستی یگانه نما های دیگر زبانی که در میا نة مرز آواز با جمله هستی دارند ، چشم ببوشیم زیرا رهنمود های زبانی و قانون نمندی های درونی زبان این گفته را نمیپذیرد .

باز همین زبا نشناس میگوید در مطالعه ساختار زبانی ، باینهم ما به هستی یگانه ندهایی از ساختار های دستوری که کوچکتر از واژه اند ، رو به رو میشویم که واژك نامیده میشوند . (۱۶) از نا جوری این گفته های ضد و نقیض چنین الهام میگیریم که واژه مرزی بین آواز و جمله نیست . پس از جمله ، یگانه نما های بزرگتری از واژه کرده و جود دارند و آنها عبارت و فقره میباشند وواژه از آنها درنداشتن کنشواژه و داشتن يك فشار بر جسته باز شناخته میشود ، بدین معنا که عبارت با داشتن فشار بر جسته در هر آخشیج خود ، و فقره با داشتن کنشواژه ، با واژه برابر نیستند .

پس فهمیدیم که بیرون از واژه یگانه نماهای دیگری در میانه مرز جمله با آواز هستی دارند و یکی از اینها واژك است که در میانه قلمرو واژه و آواز یا واج قرار میگیرد و کوچکترین ساختار با معنای دستوری زبان میباشد . اینجا است که نیاز مندیم تا مقایسه زیرین را بین واژه وواژك به راه اندازیم :

۱- واژك کوچکترین یگانه نما دستوری است که اگر ما آن را به سازه های کوچکتر از خودش جدا نماییم ، آن سازه ها دیگر مفهوم و معنای دستوری را در خود نمیداشته باشند ، واژه یگانه نما کوچکتر دستوری وواژ گانی است که اگر آن را به سازه های کمتر از خودش بخش نماییم ، به استثنای واژه ساده بازهم سازه ها دارای معنا و مفهوم دستوری میباشند . به گونه نمونه هر گاه واژه های گل و سنگلاخ را به اجزای کوچکتر آنها تجزیه کنیم ، این ساختار ها را به دست می آوریم : گل ، ل ، سنگ و لاج . چنانکه می بینیم ساختار های سنگ و لاج دارای مفهوم دستوری اند و در برابر گل ول نیستند بلکه نقش آوا یسی دادند .

۲- هر واژه آزاد واژه و هر واژه ساده‌واژه شده می‌تواند . در مقابل هر واژه گسترده‌واژه و هر واژه بسته شده نمی‌تواند .

۳- واژه همیشه آزاد است و عنصر پایه‌ی زبان به شمار میرود، در برابر واژه همیشه آزاد نمی‌باشد و پیوسته داشته‌ی اساسی زبان به شمار گرفته نمی‌آید .

از این روی نام نهادن نامواژه (واژه نا آزاد (نامستقل) « در زبان سراسر نا درست از آب در می‌آید زیرا برخی از دستور بیان سنتی‌واژه بسته را واژه نا مستقل گفته‌اند . (۱۷) .

۴- واژه از واژه ساخته میشود و اندروا (عکس) ی آن درست نمی‌باشد .

۵- واژه وواژه هر دو فشار — دار هستند .

پس از روی این دید ها واژه را میتوان چنین شناسا کرد : واژه چنان یگانه نه‌ای میانی زبان است که از یک واژه یا چندین تای آن ساخته میشود و تنها یک فشار بر جمله را در یکی از هجا های خود میپذیرد .

واژه و عبارت :

واژه و عبارت از روی نقش معنایی و ساختاری غیر در زبان و به‌ویژه از راه کار کرد و کار برد خود در جمله از همدیگر هم باز شناخته میشوند و هم با هم یگانه نی پیدا می نمایند . ما این پدیده را به رنگ زیرین نشان میدهم :

۱- واژه تنها یک فشار بر جمله را به‌خود میگیرد و گروه بیش از یک را ، مانند : دوست داشتن و داشتن دوست . سا ختار نخستین واژه است و سا ختار دو دین عبارت زیرا بیش از یک فشار بر جمله را به خود میپذیرد . به معنی دیگر هر دو عنصر آن دارای فشار بر جمله است .

۲- وا بسته های عبارت در بین خود رابطه نحوی دارند ووا بسته های واژه را بطا واز گشنا سانه . پس گروه یک سا ختار نحوی است وواژه یک سا ختار واز گشناسانه وواژه شنا سانه .

۳- عبارت یک آخشیج یگانه ساختاری نه‌ای است و مگر واژه تنها یک آخشیج ساختاری یگانه است .

۴- امکان دارد ، یک واژه هم عبارت به شمار رود و هم واژه . این نقش ووظیفه را مفهوم و محتوای همه گانی جمله تعیین میدارد . به طوری‌تال در جمله زیرین این واقعیت را در میدان آرایش قرار میدهم :

برگ از درخت جدا شد و افتید .

این جمله از دیده گاه گزار شیمان يك جمله رو ساخت است ، در ژر فساخت آن چنینش می بینیم :

برگ از درخت جدا شد و (برگ) افتید .

در اینجا واژه برگ در هر دو بند جمله بالانهاد است که در بند انجا مین افتیده است و به روی رهنمود های معنایی و ساختاری دستور گزارشی عبارت نیز به شمار میرود و ما این واقعیت را در پهلوی نوشته های گزارشی خود به رنگ گسترده تر توضیح خواهیم کرد .

۵- واژه و عبارت هر دو کنشواژه را در خود نمی پذیرند ، مگر آنکه در جایگاه جمله بیا بستند .

۶- در مجموع واژه و عبارت وابسته دستوری شده میتوانند ولی در این حکم واژه همیشه جزء دستور نیست .

۷- واژه يك پدیده همه گانی زبان و گروه (عبارت) يك پدیده ویژه آن است زیرا واژه بیرون از ساختار دستوری میتواند موضوع اسلوب شناسی و واژه شناسی قرار گیرد و در خود دستور هم نقش سرریزه ای و فراز هم آمده را بازی کند ، در برابر عبارت تنها وظیفه نحوی دارد و بس .

چنانکه از پی آمد برابر نمونی های یاد شده در یافتیم که واژه کوچکتر (اگر استثنایا) را به دور اندازیم از عبارت است ، بنابراین با عبارت کمتر همسانی دارد . با اینهمه واژه را آخشیج سازنده عبارت میتوان به شمار آورد . بنا بدین واژه را چنین تعریف میکنیم : واژه يك آخشیج کوچک دستوری است که از آن عبارت ساخته می شود و در جمله میتواند به جای عبارت نیز به کار رود .

واژه و جمله :

ما در این نوشته به سببی واژه را با فقره در جریان مقایسه قرار نمیدیم که فقره خود جمله است و منتها جمله نارسا و وابسته . پس لازم دیده نمیشود که واژه با بنجوشی (فرع) برابر نمونی شود ، بلکه با اصل و اساس رویه رو کرده می آید از همین روی ما در اینجا واژه را با جمله مورد مقایسه قرار میدیم .

واژه ، در حقیقت ، یکی از وابسته های جمله است که از کار برد آن جمله ساخته میشود و

همانا واژه آخشیج با به یی سا ختمان جمله میا شد . در مرتبه یگانه نما های زبا نی پس از جمله مرتبه چهارم اماممهر رادارد . چنانکه دوبالا یاد آور شدیم . واژه سا ختار و یژة خود را دارد و بیگنشاوژه است . در برابر جمله دارای سا ختار ویزه میا شد و دارا ی کنشاوژه نیز است .

واژه در پیشا مد های زیر ین میتوا نددتند یس یك جمله را به خود بگیرد :

۱- آسانی در گفتار و کار برد اسلو بهای ادبی و زبانی در نوشتار .

۲- در صورتی که پیمان ذهنی در میان باشد .

۳- در پاسخ پرسش و گفتگوی دو نفری به گونه نمونه در پرسش ها و پاسخ های زیرین به راستی پیوستن سخن خود را می بینیم :

که گفت ؟ احمد .

درس زبا نشناسی را خواندی ؟ آری .

محمود گفته مرابه تو گفت : گفت :

چه وقت باز میآیی ؟ بهار .

((احمد)) ، ((آری)) ، ((گفت)) و ((بهار)) جمله اند . این گونه جمله ها را ، جمله های

تک واژه یی میگویم .

با اینهم واژه ها نام چیز ، رخ داده ها پیشا مد ها ، کنش ها و حالت ها اند .

جمله ویژه همی ارتباط (خبردهی) را دارد . واژه این ویژه همی رادرخود ندارد . جمله از واژه های دارای معنای آزاد برای آشکار سازی اندیشه و پیام رسانی ساخته میشود . واژه دارا ی معنای آزاد ولی مفهوم رسا نمیا شد بلکه مفهوم کامل خود را در درون جمله واز روی نقش دستوری ، اجتماعی و اندیشه یی آن در میا بد در برابر جمله دارای مفهوم رساست .

از پیامد گفته های بالا ، واژه را چنین شناسا مینماییم : واژه وابسته کوچکتر سا ختما نی جمله بوده با نداشتن کنشاوژه و رابطه نحوی خشت پایه یی جمله به شمار میرود مفهوم کامل خود را در درون جمله واز رو نقش دستوری ، اندیشه یی و اجتماعی آن آشکار میسازد .

واژه وسخنك) idiom (:

واژه هم از نگاه ساختار و هم از نگاه معنا با سخن همدارسانی يك باره همی نمیداشته باشد ، و مگر تنها این دو عنصر زبانی در جمله جا نشین یکدیگر شده میتوانند .

ویس و آنهم هر گاه در جا یگانه عبارت بیاینده نقشی شان یکی میشود . همچنان در مقام جا نشینی خود ، از روی معنا تند یس يك واژه را به خود گرفته میتواند به گو نه نمونه این جمله ها را به گوا هی میگیریم :

۱- آنها از يك گریبان سر بیرون می آورند .

۲- آنها یکی اند .

۳- آنها در اندیشه و کنش زنده گی اجتماعی خود یکی اند .

۴- آنها اتفاق دارند .

۵- آنها اتحاد و اتفاق دارند .

چنانکه می بینیم معنای عبارت ((از يك گریبان سر بیرون آوردن)) که سخنگ است ((یکی بودن)) ، ((اتفاق)) و ((اتحاد و اتفاق)) میا شد واز دید معنایی جا نشین يك واژه نیز شده است . برای تصویر بخشیدن بهتر این گفته می آیم ، سخنگ را شناسا می نماییم : سخنگ از دو یا زیاده از دو واژه آزاد ساخته میشود که این واژه هایك و حدت کل را نشان داده يك معنا را به دسترس ما میگذارند یعنی جانشین يك واژه یگانه شده می آیند و معنای به دست آمده با از آن معنای وا بسته های ساختمان به میان آمده وا بسته گی نماید (۱۸) ما در اینجا برای باز شناخت بهتر واژه از سخنگ و یا فتن یکسا نی ها و نا یکسا نی های نسبی آن دو عنصر زبانی را دو به دو مورد برابر نهو نی قرار مید هیم :

۱- به گو نه همه گانی واژه از سخنگ کوچکتر است . در مقابل سخنگ از واژه کرده بزرگتر میا شد و همیشه در جا یگانه عبارت و گاه هی به جای جمله تمام رکن می ایستد ، مانند : (۱) مرغ از دام رست ، (۲) پیما نهء مرش به سر رسید (یاریخت) و دیگران

۲- هم واژه و هم سخنگ ، در جمله ، هم به گونه نهاد و هم به گونه گزاره می آیند .

ایشنا است که هر دو جای عبارت را به خود گرفته میتوانند .

۳- بعضی چندین معنایی را از واژه میتوان گرفت و مگر از سخنگ نمیتوان .

۴- گاهی واژه میتواند نمود مجاز شود ، اما سخنگ همیشه يك نمود مجاز به شمار میرود .

۵- گاه شناسی واژه تا جایی معلوم است واز آن سخنگ نی ، زیرا به گو نه يك عبارت تیار زبانی در بین توده ها پیدا میشود .

۶- واژه به زبان دیگر همیشه گزارش یافته میتواند و مگر سخنگ همیشه شا بسته گزارش تمیما شد . ما برای روشن سازی سخن خود دو سخنگی را که یکی مال فارسی

دری است و دیگری از آن انگلیسی و میتواند نقش و معنای همای را داشته باشد ، به رنگ نمونه می آوریم :

الف) فارسی دری : سنگ میبارد .

ب) انگلیسی : It's raining cast and dogs

هر دو سخنک در بالا یاد شده شدت باران را نشان میدهند و به سخن دیگر از باران بسیار بسیار سخت و ویران کننده خبر میدهند. چنانکه دیدیم ، در اینجا همال اندیشه‌ی دست اندر کار میا شد. اما اگر بغوا هیم این دو سخنک را به روی مفهوم و رهنمود (ساختاری معنایی سازگاری) گزارش بدهیم . نمیتوانیم . بدین روی که سنگ میبارد فارسی در انگلیسی

پوشاک It's raining ston را در خو یستن نمیو شد و

It's raining cast and dogs

انگلیسی چهره پوشک و سنگ میبارد فارسی را در خود نمیگیرد .

۷- ما واژه را به دسته های مختلف بخش کرده میتوانیم ، در برابر سخنک را نمیتوانیم .

۸- واژه يك اندیشه تند یسه بخشیده را پیوسته بیان نمیکنند ، در مقابل سخنک بیان مینماید .

پس از فرجام گفته های یاد شده می آییم واژه را چنین شنا می کنیم : واژه ساختار زبانی گو چکتر از سخنک است و یسک اندیشه تند یسه بخشیده را پیوسته بیان نمیکنند .

گرفتنامه این بخش :

۱۳- برهان قاطع (به اهتمام دکتر محمد معین) ، تهران : جلد سوم ، چاپ دوم ۱۳۴۲

ص ، ۱۷۱۵ (حاشیه) .

۱۴- و . س . را ستار گو یوا (ترجمه دکتر ولی الله شادان) دستور زبان فارسی

15. Ronald W. Langacker, language and its structure, 1973. P.75

میانه ، تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۷ ، ص ، ۲۸ .

16—Ibid., PP. 74—75

۱۷- محمد الله لطف ، دستور زبان دری: نحو کابل: مطبعة تعليم و تربيه ، ۱۳۶۰ ص

ص ، ۱۱ - ۱۴ ، پرو فیسورپ . نیازمحمدوف، زبان ادبی حاضرة تاجیک (فارسی دری)

دو شنبه : نشریات عرفان ، ۱۹۷۳ ، ص ۱۸ ، م. ن. سعیدی ، دستور زبان معاصر
دری ، کابل : از انتشارات دانشگاه کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ص ۲۰-۲۱ ، ۸۵-۱۰۳ و همانند
آنها .

۱۸- پرو فیسور دو کتور عبدا لظهور عبدا لعزیز و عین الدین نصر ، مقدمه می بر
بر زبا نشناسی ، کابل : انتشارات دانشگاه کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ص ۳۹-۴۰ .

(بیش ادا مه دارد)

ACKU

دكتور رشيد صمدى

انورى و غزلهائى او

سر آغاز سخن

ترجمه حال و ذكر آثار على او حد الدين انورى در طول سالها و قرنها، در بسا
مآخذ ادبى و تاريخى، فهرست و رساله هاى علمى و كتب تذکره ذکر شده است که حتى
شرح و توضیح مختصر آن ايجاب چندین فصل و باب را مینماید. سعید نفیسی در مقدمه
دیوان انورى بیش از ۲۳ سر چشمه ادبى و تاريخى را داده و مدرس رضوى معلومات
قريب (۶۰)، مآخذ علمى و ادبى را گرد آورده و تحليل کرده است.

تا آنجا که به نگارنده معلوم است، راجع به احوال و آثار انورى تا امروز به استثنای
کتاب نهایت مفید و پر ارزش ولینتین ژو گا فسکی به عنوان ((على او حد الدين انورى))
پژوهش های جداگانه یی انجام نیافته است. در رسایل و کتاب هایى که از طرف
دانشمندان شرق و اروپا که در زمینه تاریخ ادبیات فارسى و تاجیک نوشته شده است، هم
در سر چشمه های ادبى قرنهای گذشته و هم در تحقیقات دانشمندان شرق شناس، اکثر
قصاید و قطعات مدحى انورى مورد تدقیق و بررسی قرار گرفته است. اما غزلیات
و عموماً اشعار غنائی (لیریک) شاعران چه و دقت علما و تذکره نویسان را کمتر
به خود جلب نموده است.

در زمینه تدقیق و تحلیل قصاید انوری نیز آرا و عقاید مختلف وجود دارد: یکی او رامداح و دیگری استاد چیره دست قصیده و سومی اشعار او را از مقوله مبالغه سرایی و گزاف گوئی پنداشته اند، اما در بین این همه تبعات تحقیقات، کار و تألیف عالم روس و لیتنین ژو کا فسکی هم از لحاظ وسعت تحقیق و هم از حیث کشف نکات علمی در آثار انوری که به جای خود او لنین کار جدی علمی در این زمینه حساب میشود، مقام مخصوصی دارد و لیتنین ژو کا فسکی بر اساس نقل قول و روایت های تذکره ها و سرچشمه های تاریخی و همینگونه نیز از خود اشعار انوری، شرح مختصر زنده گی او را معلوم کرده است. مولف از جمله اشعار انوری بیشتر به قطعه های او توجه نشان داده است، ژو کا فسکی معانی دقیق شعر انوری را درک و شرح کرده و در ضمن به این نکته تاکید نموده است که محض در قطعه های شاعر، سیمای بزرگ و جفا نبینی او انعکاس یافته است. تحقیقات ژو کا فسکی و لنین که از استقصای کامل و تحقیق وافی بر مقصود بر خوردار نباشد، باز هم کار او در باره انوری موجب شهرت و اعتبارش در حلقه شرق شناسان اروپا و دانشمندان شوروی شده است.

غزلیات انوری که در رواج و رونق یافتن ژانر غزل در عصر زنده گی خود شاعر و بعد از آن ارزش به سزایی داشت، اگر بعضی اشاره های پراکنده را استثنا قرار دهیم، از نظر محققان دور مانده است، به همین سبب انوری را از غزل های او آغاز کردیم.

از دانشمندان ایران و کشورهای دیگر شرق که در احوال و آثار انوری تفرس و تفحص و تعمق نموده اند، کار بدیع الزمان فروزانفر راجع به غزلیات شاعر، نسبت به همه مقدم تر است. او در کتاب خود ((سخن سخنوران)) در پهلوی ارائه شرح حال انوری درباره سبک سخن او و نقش غزلیات وی در تکامل بخشیدن ژانر غزل نیز صحبت کرده است. ذبیح الله صفا در ((تاریخ ادبیات در ایران)) نخست فکر و عقیده های موجود در باره حیات انوری را بر اساس نوشته مولف ((لباب الالباب)) و ((آتشکده)) خلاصه کرده، سپس در زمینه آثار او واز جمله غزل های وی بحث نموده است.

وی غزل های انوری را ((زیبا و دل انگیز)) میخواند و متذکر میشود که غزل های این شاعر توجه سعدی را به خود معطوف داشته بود زین العابدین موتمن در کتاب ((تحول شعر فارسی)) بعضی از خصوصیات قصاید و غزل های انوری را ذکر نموده است.

عبدا لحسین زرین کوب در کتاب ((باکاروان حله))، باب جدا گانه یی را به انوری اختصا ص داده و در خصوص زنده گی و آثار او بانحوی از بد بینی و نفرت ابراز نظر و داوری کرده است به نظر او انوری پیا مبر یست که ((جز ستایش و نکو هس چیز دیگری به وی الهام نشده است . دیوان انوری آکنده است از مدح و هجا و اگر از اخلاق و غزل در آن نشانه یی هست ، فراوان نیست)) . جای دیگر زنده گی شاعر را زنده گی يك سودا گر جهانجوی میپندارد و مینو یسد: ((این زنده گی او را در ذلت خورد و خواب و شهرت فرو میگرد و اگر گاه صدای وجدان او میرامد ، صدای ضعیف ، محو و خا موش بود)) .

دانشمندان دیگر ایران ، داکتر سید جعفر شهیدی بر خلاف نظر زرین کوب اظهار عقیده مینماید ، او مینو یسد : ((با مطالعه دیوان انوری از يك سو شاعر قوی طبع را دیدم و شعر بانهایت انسجام و پخته گی ، مضمون های اوبه غایت عالی و دلپذیر و ترکیب تش خوش و استادانه)) .

مؤلف درست مینو یسد که پایه بلند او دشعر هیچگاه نتوانسته است مقام او را محفوظ نگاه دارد ، طوری که از آغاز شهرت تا پایان عمر در يك حال به سر برد . به عبارت دیگر زنده گی او ازین جهت شباهتی به شعرای مقدم بروی ندارد .))

غیر از آثاری که قبلا از آنها نام بردیم نوشته های دیگری نیز وجود دارد که در آنها بعضی از جزئیات زنده گی و آثار انوری مورد بحث قرار گرفته است . اما تحقیقات کاملی که در سال های اخیر صورت گرفته ، به دانشمندان ایران ، مدرس رضوی تعلق دارد . این دانشمند مدت چندین سال را در تهیه متن انتقادی دیوان انوری صرف نموده و ضمن آن راجع به وی پژوهش قابل توجهی انجام داده است . ما حاصل تحقیقات مدرس رضوی در جلد دوم دیوان انوری چاپ شده است . این دانشمند در تحقیقات خویش نکته ها و سند های تازه یی را ارائه نموده که در حل بسیاری از مسایل مبهم روزگار شاعر ارزش بزرگ دارد . چنانکه در تعیین سال وقوع حوادث مربوط به دوره حیات انوری ، نه تنها به تذکره ها رجوع نموده بلکه به اشعار چند تن از معاصران شاعر از قبیل جلیلی غر جستانی ، عمیق بخارا یی ، ظهیر فاریابی و رشید وطواط مراجعه کرده و نتایج درست به دست آورده است . هر چند مدرس رضوی در باره گوشه های مختلف زنده گی و آثار انوری به درازا سخن رانده لیکن راجع به خصوصیت های غزل های او عقیده فروزانفر را مورد تأیید قرار داده و در این زمینه چیزی بیشتر نگفته است .

انوری نظر بعضی از شرقشناسان اروپا را نیز به خود جلب کرده و در باره او کارهای علمی سودمند صورت گرفته است .

علاوه بر آثاری که از آنها نام برده شد در یک تعداد مقاله ها و رساله ها نیز راجع به انوری سخن رانده شده است که معلومات آنها از دایره اطلاع سرچشمه ها و تحقیقات موجود بیرون نمیروند .

در سال های اخیر در تاجیکستان نیز پیرامون احوال و آثار انوری کارهایی انجام پذیرفت .

راجع به غزلیات او اشاره ها و عقاید در بعضی از آثار دانشمندان تاجیک ، از جمله اکادیمسن میرزایف و پرو فیسور هادی زاده دیده میشود . میرزایف در اثر بسیار مهم خود (رود کی و انگشاف غزل در عصر های ۱۰-۱۵) ، بعضی خصوصیات عمده غزلیات قرن (۱۲) و قسمات غزلیات انوری را مشخص نموده است .

رسول هادیزاده در مقدمه ای که بر دیوان انوری نوشته ، از تکرار گفته های دیگران در گذشته و به تاسی از اشعار خود شاعرنتایج قابل اعتماد به دست آورده است . هادیزاده مخصوصاً به غزلیات انوری بسزای توجه کرده و متذکر شده است که وی این نوع شعر را بدون احساس مشکلات در طرز بیان باتوانمندی و بدون تعقید گسترش داده است . هر چند حیات و آثار انوری مورد پژوهش قرار گرفته و در این باب معلومات حاصل شده است ، لیکن ژانر غزل که در میان اشعار او ارجح خاص دارد ، تا امروزه صورت جداگانه مورد تحقیق قرار نگرفته است . بنا بر این نویسنده این سطور تصمیم گرفت که این قسمت اشعار غنائی شاعر را به طور مفصل تحقیق نماید ، زنده گینامه او را بیشتر روشن سازد و میراث ادبیش را با مشخصات آنها معرفی بدارد .

ضمناً نویسنده در باره محیط اجتماعی و روحیه سینما های شعرانوری و چگونگی صناعات و تصویرسازی غزل های او و وزن و ترکیب آنها تدقیق بیشتر به عمل خواهد آورد .

(بحث ادامه دارد)

شاهرخ

بررسی ارزشهای زبانی یک متن کهن

دل‌بستگی نو‌یستندگان واهل شعر وادب به‌سره نو‌یسی و پر هیج از کار برد واژه های بیگانه ، نیاز دریافت واژه های بیشتر را به‌میان آورده است .

همین نیاز انگیزهٔ واژه سازی های نوین و ترکیب آفرینی ها شده است . این واژه ها و ترکیب های نو ، گاه زود و آسان راه شان را به چشم و گوش و ذهن خواننده و شنونده گشوده اند و نیز بسا که با گذشت سال ها و دهه ها نمی توانند جایی در زبان بیا بند .

درستی یا نا درستی چنین واژه ها زمینهٔ این نوشته نیست . سخن ما بر این است که تاچه پیمانه یی زبان ما نیاز مند واژه سازی است .

اکنون دانشمندان زبانشناسی و واژه‌شناسان بر این باورند که پسندیده تر آن است که کوشش خویش را به واژه یا بی‌بگماریم .

اندوختهٔ بزرگی که نویستندگان و سخنسرایان زبان دری در درازای بیش از هزار و دو صد سال آفریده و به ما یادگار مانده اند از چو بزرگ دارد ، به ویژه متن هایی که در سده های نخستین یعنی در روزگار سامانیان ، غزنویان ، غوریان و سلجوقیان نوشته یا سروده شده‌اند

گنجینه های گرانبهایی اند که هزاران واژه سره و ناپ را چون گوهران فروزان در سینه خویش نگهداشته اند و چه بسا که برخی از نویسندگان امروز بیخبر از این گنجینه های گرانبها سرگردان اندیشه واژه سازی و ترکیب آفرینی اند .

واژه هایی که در کار نوشتار امروز ماست تنها زیب برگ های دفتر های باز مانده از روزگار کهن نیست . بیشتر این واژه ها ، همین اکنون در کوهپایه ها و روستا های میهن ما و در شهر ها و روستاهای آنسوی مرز های میهن ما در گفت و شنود دری زبان به کار می روند . همین است که دریا فتمتن هایی چون حدود العالم ، الابنیه ، ترجمه تاریخ طبری ، ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بیبھی برای چنین مردم آسانتر از انا نی است که ازین واژه ها دور و بیگانه اند .

فرزند بلخ و تخار و بدخشان و غور و هرات و کابل که از اندک سواد بهره مند با شد به آسانی می تواند بخش های بزگی از این متن ها را در یابد وی نکته تاریک و دشوار در این متن ها نمی یابد یا کمتر می یابد .

بر دست اندر کاران زبان شناسی و واژه شناسی است که واژه های ناپ و سره این متن ها را بر گیرند و به آگاهی دیگران برسانند به گزارش و بررسی آنها بپردازند . چنین واژه ها را از زبان گفتاری مردم مرز و بوم نیز گرفتن آسان است این واژه یا بی ، کار نویسنده گان را آسان می کند و آنان در می یابند که واژه هایی که بدانها نیاز دارند فراوان و دست نخورده در گنجینه های گرانبهای متن های روزگار ن پیشین و یا در زبان نزدیک ترین مردم و دور افتاده ترین شهر ها و روستا ها زنده و کاری مانده اند .

باید گفت که این کار بسیار هم تازه یا نشدنی نیست و از دیر بیست که زبان شناسان و واژه شناسان و پژوهشگران با زرفنگری به این کار پرداخته اند . واژه نامه های گوناگون پیرامون متن های شاهنامه ، الابنیه ، دیوان ناصر خسرو ، دیوان انوری ، مثنوی و جز آنها فرا هم شده اند .

درین نوشته بر رسی کوتاهی از کتاب ارزشمند ذخیره خوارزمشاهی شده است .

ذخیره خوارزمشاهی در زمینه پژوهشی در سال ۱۳۰۴ ه . به خواجه پژوهش دانشمند سید اسماعیل جرجانی در خوارزم نوشته شده است .

این کتاب افزوده بر ارزش طبی آن از نگاه زبان و لغت گنجینه گرانبهایی است .
(سید زین الدین اسماعیل بن حسن بن محمد جرجانی از پژوهشگران بزگ سده ششم

هجر است . وی نزد خوارزم شا هیان گرامی بود و کتاب ذخیره خوارزمشا هی رابه نام قطب الدین محمد بن نوستکین نخستین پادشاه سلسله خوارزمشا هیان تالیف نموده پس از آن به مرو مسافرت نمود و سلطان سنجرمقدمش را گرامی داشت واز تکريم و تعظیم چیزی فرونگذاشت . سید تا آخر زمان حیاتش در مرو مشغول به افاده و اشاعه علم بود و در سال ۵۳۰ ه . پدرود زندگی گفت ودر همان شهر بیار امید .

(دکتر جلال مصطفوی ، مقدمه ذخیره خوارزمشا هی ، انجمن آثار ملی ، تهران، ۱۳۴۴ به نقل از ضیاء الدین دری ، کنزالحمکه) «

در این نوشته پهلوی هایی از ارزش لغوی و دستوری این کتاب نموده آمده است . چنانکه با یسته يك کتاب طبسی است ذخیره خوارزمشا هی واژه های فراوان را از نام های دارو ها و بیماری ها گرفته تا نام خوراك ها ، نام ابزار ها ، جایها ، اندام ها و شماری از هر گونه واژه های دیگر در بر دارد .

نویسنده کتاب هر گاه اندیشیده است که دریافت واژه یی برای خواننده دشوار بوده است آن را گزارش کرده یا واژه برابر آن را آورده است . یا گفته است که واژه به کار رفته او را در شهر های دیگر چه می گویند ، یا آن را به تازی چه می گویند شماری از ترکیب های آمده در این کتاب بسیار در خور ژرفنگری است . از آنها سنتد ترکیب ها و واژه های برابر که نمونه هایی چند از آنها در این بررسی کو تاه آمده اند ترکیب های گوناگون واژه ها ژرفنگری واژه شناسان را به سوی خود می کشند .

شماری از واژه های سره و ناب به گونه نمونه بر گزیده شده است . امید که این بررسی کو تاه پسندیده پژو هشگران گردد.

ترجمه ، تعریف و توضیح برخی از واژه ها به وسیله مولف :

مولف ذخیره خوارزمشا هی جا به جا ایضاح و ترجمه واژه هایی پرداخته است که در عهدوی در نزد برخی از دین زبانان مفهوم بوده است که این نکته خود در تاریخ تحول واژه ها و سیر زمانی و مکانی آنها مقام مهم و ارزنده یی دارد .

مثال :

آرامگاه :

متن : مسکن به یا رسی آرامگاه را گویند. ص ۵۷

انجدان ، انگزد :

متن : حلتیت سنگ انجدان است بسه پارسى انگزد گو یند . ص ۱۴۵

بز ماورد :

متن : به خراسان نوا له گو یند . ص ۱۴۴

تر شو (صماض) :

متن : به شهر من تر شو گو یند . ص ۱۳۹

تفه :

متن : تفه چیزی را گو یند که در مزه پیدانبا شد ص ۱۵۲

حسینی :

متن : اندر کتب حب النیل نوشته اند ودر نیشاپور حب النیل گویند . تریبی است

خو شبو ، نزدیک است به سعتر . ص ۱۳۴

دیو چه (زالو) :

متن : دیو چه را که به تازی العلق گویند ص ۱۳۸

داب :

متن : به پارسى کماپ گو یند . ص ۱۴۱

قطر :

متن : او را سما روق گویند . ص ۱۴۰

کماه :

متن : این را به مگر گان کمی گو یند ص ۱۴۰

کنگر :

متن : او را به تازی المر شف گو یند ص ۱۳۹

مر غا بی :

متن : السودانیا ت : این نوع مر غان را به شهر من ساری گو یند . ص ۱۱۱

هلیون (مار چو به) :

متن : او را نزدیک ما مار چو به گو یند ص ۱۳۹

یازاب :

متن : که به ماوراء النهر یاز به گو یند . ص ۱۲۸

واژه های برابر :

یکی از ویژه‌گی های این متن آوردن ترکیب‌های برابر یا متقابل است ، مثلا : بر داشته (بلند و مرتفع) در برابر نشیبی و مفاکی :

متن : هر شمیری که اندر نشیبی و مفاکی باشد ، هر متر باشد و هر چه زمین او برداشته باشد ، سردتر . ص ۵۲

بہنگام در برابر بنا هنگام :

متن: معتدل و بہنگام ... بہ افراط و بناہنگام ص ۱۹۲

روزگار یا فتنه در برابر جوان :

متن : گوشت جا نوران جوان ، تری بیش از آن دهد که گوشت جا نوران روزگار یافته.

ص ۱۰۷

گنده در برابر خوش :

متن : حلتیث گنده است و حلتیث خوش ص ۱۴۵

ناخوشبوی در برابر خوشبوی :

متن : و بول ناخوشبوی دارد . ص ۱۳۹

ناطبیعی در برابر طبیعی :

متن : اگر بگرداند بہ حال نا طبیعی بگرداند . ص ۸۶

نشیبی در برابر بلندی :

متن : حکم آن همچون نشیبی و بلندی زمین هاست . ص ۵۳

هوای گرفتار در برابر هوای گشاده ص ۱۵

هوای گرفتار (هوای کشیف) ، هوای گشاده (هوای لطیف) .

پسونند «ناک»:

پسونند ناک در این کتاب فراوان بہ کاررفته ، بہ گوئی که در متون ادوار بعد ، کمتر دیده می شود . در لہجہ گفتاری گابل و هرات واژه های مرکب با پسونند ناک اندک مانده است . در لہجہ گفتاری تا چیکی اکنون نیز واژه های مرکب با پسونند ناک ، بیشتر است . برخی از این ترکیب‌ها کہ در ذخیرہ خوارزمشاهی آمدہ و در خور دقت است بہ گونه نهنو نہ آورده می شود :

آب ناک : تازه ، آبدار .

متن : و پیش آبناک ... ص ۹۷

بادناك : آنچه از خوراك ها كه نفع و بادانگيزد .

متن : اندر شناختن غذا های باد ناك ص ۹۸

برف ناك : آنجا كه برف دارد يا برف بارد .

متن : حال های اهل مسكن های كو هي و برف ناك ص ۵۸

بیمار ناك :

نا تند رست ، آنكه نه بهيرد و نه تندرست باشد .

متن : آنچه بهاند ، ناتندرست و بیمار ناك باشد . ص ۳۵

بیمناك : هراس انگيز .

متن : و چيز های بیمناك كه به شب اندر هوا پديد آيد . ص ۵۵

باران ناك : بارانی ص ۳۰

دود ناك : پر دود يا دود آگين

متن : بخار های دود ناك كه از زمین برخيزد ص ۵۵

ريگ ناك : زمینی كه خاك آن باريگك آميخته است (غير از ريگزار)

متن : و بعضی ريگ ناك است . ص ۵۶

زهومت ناك :

متن : بدوز هومت ناك باشد ص ۹۲

شور ناك : زمین دارای شوره يانمك

متن : و بعضی شور ناك است ص ۵۶

ذکر نام خوراك ها :

در كتاب انواع نان ها و انواع خوراك ها ذكر شده كه هم از نگاه لغت و ريشه و تحول

آن و هم از نگاه مردم شنا سي اهميت دارد مثال :

نام نان ها :

متن : نان میده ، نان خشكار ، نان فطير ، ناك كاك ، نان تابگی ، نان كماج . ص ص

۱.۳ ، ۱.۲

ياد داشت :

قابل توجه است كه اين نامها در لهجه كابل ، لهجه شمالي و لهجه تاجيكي غا لبسا

باقي مانده است .

نام خوراك ها يا پختنی ها با پسو ند ((با)):

این نکته جالب توجه است که نام یکسلسله خوراکها و غالباً پختنیها در ذخیره خوارز مشاهیر آمده است که با پسوند ((با)) ترکیب شده است و تا جایی که نگارنده آگهی دارد تنها نام شور با در لهجههای گفتاری مابمانده است.

مثال :

اسفید با ، کرنب با ، ابا ، دوغ با ، جفرا با ، ترینه با ، زیره با ، غوره با ، انار با ، سماق با ، زرشک ، نلک با ، آلوبا ، سپید با ... ص ۹۶ از ص ۱۱۰ - ص ۱۲۰
سگباز گوشت گاو ص ۱۰۸

شور با :

متن: شوربا غذای نیک است . ص ۱۰۱

غوره با :

متن : ... نشاید خورد ، چون دوغ باغوره با . ص ۱۰۱

برخی دیگر از پختنیها:

مطنجنه ، زبیبی ، کشمش ، کسرنبی ، قبنیطی ، لغتی ، عدسی ، هرسیه ، بریانی
فسرده ، هلام ، مصوص ، تنماج ، رشته ... ص ۹۲ و دیگر صفحات .

ترشیها :

کبر به سرکه ، پیاز به سرکه ، سیر به سرکه ، انواع دیگر : آبگامه ، ماهیآبه
سرکه ، سنگنبین ، عسل ... ص ۱۳۴

لبنیات :

مسکه ، فله ، ترفه ، پنیر تر ص ۱۳۴ جفرا ، شیراز ص ۱۲۸

یادداشت :

جفرا به جای ماست در لهجه هرات تا متون عصر یازده دیده شده است .
در لهجه تا جیکی اکنون نیز به جای ماست جفرا به کار میبرند .
شیراز به معنای ماست چکیده در قدیم ترین منبعی که یاد شده ، لغت فرس اسدی است
اکنون نیز ماست چکیده خیک را در لهجه هرات شیراز میگویند .
مزور ها (پرهیزانهها)

و مزورها که از آب گامه و برک چغندر سازند . ص ۹۶
نام برخی از گیاهها و رستنیها و میوهها :

آبی ، اسفناج ، بودنه ، چکندر ، چینی خرفه ، خیار ، خیار بادرنگک ، سینسان ، سماروق ، شاهسفرم ، شبت ، کرنب ، کنگر، کوك، كزر ، گندنا ، نلك .
برخی از اصطلاحات طبی

آماس ص ۱۰۷

آماس گرم ص ۱۳۴

بچه افتادن ص ۳۴

متن : زنان آبستن را بچه بیفتد . ص ۳۴
بچه افگندن :

من : بچه بیفگنند . ص ۳۴

بد گوار :

متن : و طعام بد گوارند . ص ۵۷
پزائنده :

پیه در جمله گرم کننده است و نرم است و پزائنده . ص ۱۱۶

تاریگی چشم . ص ۱۰۷

تباهی مزاج . ص ۱۰۷

تاسه و تلواسه : اضطراب و بیتابی

متن : و به پا رسی کرب را تا سه و تلواسه نیز گویند . ص ۱۷۵
تباه :

متن : و کدو و خربزه اگر اندر معده تباه گردد . ص ۹۲

جلنجبین (گل انگبین) :

متن : طبع را به اطر یقل نرم کنند یا به جلنجبین ص ۱۰۰

خداوند دق ۱.۶

خداوند سل ص ۱.۶

خداوند نزله :

متن : خداوند نزله را سود دارد . ص ۱.۶

خداوندان وجع المفاصل ص ۱.۲ :

در دپشت ص ۱۴۰

درد سرین ، ص ۱۴۰

درد چشم ص ۱۳۲

دمید گی دهان ص ۱۳۸

ریش روده ص ۶۶ ، ۱۳۸

متن : ریش روده از وی تولد کند . ص ۶۶

زداینده :

بادام ، زداینده است و شش را پاک کند . ص ۱۵۷

سردی و گرمی ص ۱۱۲

سرفه دیرینه ص ۱۳۸ :

سرفه کهن ص ۱۴۲ :

سنگ مرده ص ۱۵۷ :

شوینده : مسهل که معده را پاک کند .

متن : کشکاب که از جو پاکیزه پزند، نیک‌شوینده باشد ص ۱۰۴

گر ص ۴۴ :

گرانی زبان ص ۱۴۰ :

گوارش :

متن : و آب سرد معده گرم را چون گوارش باشد ص ۷۱

گوارنده :

متن : واندر دهان قوی گوارنده است ص ۱۳۸

لرزیدن : ص ۱۰۷

ذکر وقت ها :

چاشتگاه : چاشت ، میانه روز ، وسط روز .

متن : وقت نماز دیگر زیادت از گرهای چاشتگاه باشد ص ۵۲

نیم روز : (چاشت) . ص ۳۲

زوال : وقت نیمروز که پس از اعتدال آفتاب ، اندک سایه در سمت غرب پدید آید

متن : آفتاب بر این کوه پس از زوال قوی گردد . ص ۵۳

نماز دیگر : دو سه ساعت پس از چاشت، یکی دو ساعت پیش از شام .

متن : وقت نماز دیگر زیادت از گرهای چاشتگاه باشد . ص ۵۲

چند ویژگی دیگر :

جملات کو تاه و تکرار فعل :

متن : تن را گرم کند و باه را زیاد کند. ص ۱۱۱

متن : گوشت او بداست و سودا وی است. ص ۱۱۲

ذکر صفت پس از فعل و در پایان جمله

متن : بز فربه باید و جوان . ص ۱۰۷

متن : گوشت طعمی است قوی . ص ۱۰۶

((را)) که به بایستن راجع شود :

متن : شراب کرا باید خورد و کرا نبا یدخورد ؟ ص ۱۶۸

تکرار ((را)) دریک مورد و یک جمله :

متن : و خداوند استسقارا و مرطوب راسود دارد . ص ۷۳

متن : و کود کان را و مردم لاغر را و مردم پیه دار را و پیران را نشاید . ص ۷۴

متن : و محرور را و مرطوب را چون از گرما به بیرون آیند هیچ شر بت نشاید خورد

ص ۷۴

متن : و مردم صفراوی را حرارت گرما به صفرا را بشوراند . ص ۷۴

حذف مفعول که در فقره دوم جمله شرطی فاعل می شود :

متن : اگر طعام خورده اندر گرما به روند فربه کند . ص ۷۳

حذف فعل رابط به قرینه گزشته :

متن : یک نوع بزرگ است و دیگر خوردترص ۱۱۴

افزودن پیشینه ((ب)) در آغاز نفی مضارع:

متن : تن او را از حال بنگرداند . ص ۸۵

متن : تن مردم از حال خود بنگردد . ص ۸۶

افزودن ((ب)) در فعل التزامی و افعال دیگر.

متن : و بپاید دانست که ... ص ۹۰

پسوند گر که پیشه رانشان دهد :

متن : بچکانند بر طریق کلابگران . ص ۶۹

پسوند تفضیلی تر و ترین :

متن : لکن این لطیف کننده تر باشد ص ۹۳

متن : آنچه بزا یند بیشتر ین بمیرد ص ۳۴

بترین (بد ترین) . ص ۳۴

آوردن پسو ند جمع ((گان)) در اسمی که بایبصدا ختم می شود :

متن : و خوی د دگان دارند . ص ۵۹

آوردن پیشو ند ((هی)) به جای ((ب)) در فعل التزامی :

متن : و آب گرم میخورد تا آن را فرو آردص ۱۰۰

آوردن پیشو ند ((همی)) برای استمرار

متن : پخته همی گردد .

گو هروی صافی همی بماند .

از وی جدا همی شود .

آب او به بخار از وی همی بر خیزد ص ۱۶۵

برخی واژه ها :

آما سیده : ورم کرده

متن : چنا نکه عضو یکه آما سیده با شد ص ۱۹۶

ابزار ها : مصالح دیگ ، ادویه غذا که با گوشت پزند .

متن : به سر که پزند و ابزار ها اندرکنند. ص ۱۰۸

و گوشت آهو خاصه که با ابزار ها با شد چون زیره و کروییا و گند نا وسعتر و سداب

و پلپل و دار چین . ص ۹۶

اندوخته : ذخیره کرده

متن : پس بر دریا گذشته باشد و سردی دیگر اندوخته . ص ۵۳

بالیدن : رشد کردن ، بلوغ

متن : و حیوان جوان و آنکه در وقت بالیدن باشد ص ۹۵

بچه مرغ : چو چه ، جوجه مرغ .

متن : چون گوشت مرغ و بچه مرغ ص ۹۲

بر : پهلوی .

متن : و بر و سینه را نیک باشد. ص ۱۸۰

بالودن : پاک کردن ، تصفیه .

متن : از بهر آنکه زمین آب را بپا لا یدص ۶۷

پلیته : ریسمانی نازک که برای چسباندن یا مقاصد دیگر سازند .

- متن : واز پشم پاکیزه پلیته کنند. ص ۶۹
- پو ساندن : تباه کردن ، فاسد و پوسیده ساختن .
- متن : واخلاق تن را تباه کند و پپو سا ند ص ۳۶
- پیدا : وا ضح و آشکار و معلوم .
- متن : هر غذایی که قو تی و مزه یی پیدا ندارد مردم را غذای پاکیزه دهد .
- تقسا ندن : بسیار گرم کردن ، حرارت زیاد دادن
- بتفساند . ص ۵۱
- چهبیدن : گریختن ، رها شدن ، رهیدن
- متن : از مرگ بجهید . ص ۳۶
- خشکار : نان بدون نان خورش ، نان گند می .
- متن : ونان خشکار و گوشت ص ۹۳
- دراز آهنگ : طولانی .
- متن : تب هایی که از تری او تو لد کند قوی تر و دراز آهنگ تر باشد .
- ص ۱۴۸
- دراز کشد : (ادامه یابد). ص ۲۸
- درم سنگ : وزن یکدر می ، سنگی که یک درم وزن دارد .
- دتن : و مقدار چار درم سنگ . ص ۱۴۴
- دشخوار : (دشوار ، سخت) ص ۲۴
- دوسکن : لُزج
- متن : هر چه خشک باشد یاصلب یادو سکن غلیظ باشد و دو سکن را به تازی لُزج
- گویند . ص ۹۴
- راستای سر : (عمودی ، قائم) . ص ۱۸
- راستینی : واقعی
- متن : نخست همه غذا ها خون گردد تاغذای راستینی شود ص ۹۱
- ریش : (جراحی ، زخم) . ص ۲۳
- زبان گز : آنچه شیرینی اش بر زبان اثر تند و نا گوار کند

متن : بگذارند تا بچو شد و زبان گز شود. ص ۱۸۲

زند روئین : اندرونی ، داخلی .

متن : و اندامهای زند روئین چون شکنجه و روده ص ۹۲
زیانگار : آسیب رساننده ، مضر .

و دشتی گرم تر و خشک تر است و زیانگراست ص ۱۳۱
سازنده : سازگار و موافق

متن : و پیران را سازنده تر و موافق تر باشد . ص ۳۶
سره : خوب ، مطلوب .

متن : اگر شر بتی خورده شود ســـــره باشد .

سنگی : ۱- سنگین ۲- کند

ولو بیا سر را سنگی کند . ص ۱۰۵

خاییدن او زبان سنگی را روان کند . ص ۱۴۴

فاتر : نیمگرم

متن : به گرمی زیادت تر از فاطر باشد . ص ۷۳

فرود آرامد : فرو نشیند .

متن : و خلطها از جوش فرود آرامد . ص ۳۶

فرو سوی گراید : میل به پایان کند .

متن : لختی فرو سوی گراید ص ۵۵

کرت : بار ، دفعه .

متن : که او را دو سه کرت به آب بجوشانند . ص ۹۸

کشکاب : خوراکی که از جو پزند

متن : کشکاب که از جو پاکیزه پزند ، نیک شوینده باشد . ص ۱۰۴

کلف : لکه روی

کنجده : کنجدک

خراسان

متن : و کلف و کنجده را بدان طلی کنند، آنرا ببرد . ص ۱۴۰

- گدازش و گاهش : سو ختن و کم شدن .
 متن : تن مردم همیشه اندر گدا ژش و گاهش است . ص ۷۷
 کرده : کلیه
- متن : کرده را فر به کند . ص ۱۳۹
 گزیدن : بیزار شدن ، حسا سیت آوردن، خوش نیامدن
 متن : وانگبین دل را بگزد و منش گشتن آورد . ص ۹۹
 گوارد : (هضم شود) ص ۲۳
- لختی : (اندکی ، مقداری) ص ۲۰
 مانده : ناتوان شده ، خسته و بی نیروشده.
 متن : او را بدوانند و مانده کنند . ص ۱۰۸
 چون از ماند گی ریاضت بیا ساید . ص ۷۲
 مزید : چشید
- متن : آب را بیاید مزید ، ص ۷۱
 میانجی : ۱- مابین ، میانجی ۲ - واسطه
 متن: و تاثیر آفتاب و ستارگان به میانجی موابه آب رسد .
 ناکردنی: آنچه نشاید کرد
- متن : و ناکردنی کردن گیرد . ص ۱۷۰
 نزار : گوشت بی استخوان و ماهیچه سخت
 متن : و گوشت نزار بریان کرده به روغن زیت ص ۹۶
- نزدیک : نزد
 نزدیک منجمان . ص ۱۵
 نهاد : وضع و قرار
 متن : اگر نهاد کوه چنان باشد که شما لرا باز دارد ص ۵۸

شاعری در هاله‌ فراموشی

آن گاه که روی برکهای زرین کتابی را گرد فرا موشی‌فرا میگیرد و چشمها از روشنایی واژه گمان آن به دور میمانند ، ساکنان شهر روشن دانش و فرهنگ را بایسته است تا دست پژو هس را از آستین تلاش بیرون بیاورند و این گنجینه را که خموشی در گو شه یی افتاده به گو نه در خور به دیگران بنمایند .

سعی و تلاش پیگیر پژو هنده گمان در عرصه‌های گونه گون دانش به ویژه شنا سنا س ندن پیشینیان زبان و ادب دری به همه گان ستایش بر انگیز است .

به این باور که هر کسی برای غنا مند ی شعر و ادب دری گامی مینهد ، در خور ادج است و پاداش به جادغ پر نور شعر در ننگ میکشیم و در شهر پر ابهت سخن ، شاعری را که در پس هاله یی از اندوه خموشانه ایستاده است به شناخت میگیریم .

این شاعر گرانهما یه بدانگو نه که از دیوان شعرش پیدا ست شاید تافر جا مین سالهای سده سیزدهم ه . ق میز یسته (ص ۴۳۸) مگر از سال تولد ، وفات و زاد گاه اصلیش تاکنون معلو ما تی در دست نیست .

در دیباجه دیوان ، نام این شاعر مولا نا غلام امام شهید درج شده است (ص ۴) . نگارنده دیباجه (غلام غوث بیخبر) در باره پایه ادبی و دانش شهید چنین داد سخن میدهد :

آن که طبع صاف او آینه جان ساختند
 موج زد رنگ کلامش آب حیوان ساختند
 تا زبان خامه اش رسم گهرریزی نهاد
 قدسیان دل را پی در یوزه دامان ساختند
 پیش از این جوش بهار این گلفشانیها نداشت
 از تراش خامه اش عالم گلستان ساختند
 تا بود ذات کما لث را امان از زخم چشم
 دیده های حاسدان را رنگستان ساختند (ص ۵)

۱- ویژه گیمای دیوان :

کلیات حاضر چار صد و پنجاه صفحه دارد و چاپ نخست آن در ماه اگست ۱۸۹۰ میلادی از جانب بنگاه نشراتی نول کشور صورت گرفته است . مولینا محمد حامد علیخان حامد مصحح چاپخانه نول کشور در باره تاریخ طبع این دیوان قطعه بی سروده که ۱۴ بیت را داراست . که بیتی از آن نقشبند صفحه کاغذ میگردد :

که جمله اهل سخن را پسند خاطر باد (ص ۴۴۷) نوشت خامه من نا گمان به منقو طسه

سنه ۱۳۰۷ هـ

اگر این دیوان برگ گردانی شود ، بخشبندی زیرین را به خود میگیرد : از آغاز تا صفحه ۱۰ دیباجه میر منشی غلام غوث بیخبر دیوان را آذین بسته است . از صفحه ۱۱ تا ۴۴۶ دیوان ، در بر گیرنده ۲۵ قصیده (۲۶۶۶ بیت) ، ۹۸ غزل (۲۹۰ بیت) ، ۳ مستزاد (۱۳ بیت) ، ۲۴ مخمس (۵۰ بیت) ، ۵ ترجیع بند (۵۳۵ بیت) ، یک مسدس (۱۱۱ بیت) ، ۷ مثنوی (۹۵ بیت) ، یک ترکیب بند (۱۶۰ بیت) ، ۱۶ ربا عسی (۳۲ بیت) ، ۳۴ قطعه (۲۶۰ بیت) و شش بیت پراکنده میباشند . در صفحه ۴۷ قطعه ۱۴ بیتی از مصحح چاپخانه نول کشور جای داشته و از صفحه ۴۴۸ تا ۴۵۰ منشی سید جلال شاه اکبر تقریظی به این دیوان نوشته است .

شمار شعر های دیوان بی آنکه ۲۷ بیت دیباجه و ۱۴ بیت تاریخ طبع در نظر گرفته شود به ۷۳۷۸ بیت میرسد که همه از نازک خیالها ، اندیشه های ژرف و تشبیهات بکر مشحون است .

۲- شهید از ورای شعرش :

شهید، آن فرزانه مردی که تا مرغ جاننش اسیر قفس تن بود، آزاده و سر بلند زیست
زمانیکه ناسپاسی ابنا ی روزگار را در برابر خویش میبندد، لب به شکوه میگشاید. درجایی
ازین بيمبر بها چنین با خشم و غرور سخن میراند :

کسیکه آینه و خشت را یکی داند / چسان به جوهر ذاتی من کند اقرار
چه غم که گرمک شبتاب از تنك ظرفی / فروغ مشعل خورشید را کند انکار (ص ۱۲۸)
یا : قدر دان نیست درین ملک شهید / ورنه من رتبه دیگر دارم (ص ۲۸۲)
و یا : در این دیار که قدم کسی نمیداند / به رنگ آینه افتاده ام به دست ضریح (ص ۹۷).
در جای دیگر پتك شعر را بدینسان بر فرق حاسدان میگوید :

مضمون کهنه را چو بخوانیم در غزل / یاران کنند تهمت دزدی به شان ما
معنی تازه را که بود زینست بیان / گویند بر خلاف سلف، دوستان ما
چون شمع سو ختم ز سوز زبان خود / اینست قدر شعر و سخن در زمان ما (ص ۱۷۳)
باور شهید بریگانه گمی هستی یا وحدت وجود اینگو نه است :

هر ذره نوری که بدین خاک سپردند / جز نیست از آن گل که بود لایتجزا (ص ۱۲)
و : ز کثرت دم به وحدت زد رنگ هر ذره در عالم / چونور آفتابی از عرب شد تا عجم پیدا (ص ۱۹۳)
یا : در ساغر ماجزمی توحید ننگجد / مستانه ازین قطره رسیدیم به دریا (ص ۱۷)
و یا : از دوی قالب اندیشه تپیدار شهید / قامت یار ننگجد به قباب من و تو (ص ۳۲).

اندیشه یگر نگی و اتحاد را با همه گان بدینسان در قالب شعر میریزد :
بیگانه گمی از هر کس و هر چیز نداریم / در محفل ما بحث نباشد زمن وما (ص ۱۲)
و یا : خوشا بز می که دل از جوش الفت میتپد آنجا

نگه چون قطره اشکی ز مژگان میچکد آنجا (ص ۱۹۹)

به حقیقت نور و روشنی اینگو نه باورمند است :

بشنا ب و با ده در قدح آفتاب کش / دریا ب نغمه های صبحی ز ناز صبح (ص ۱۳۳).
ایمان شهید به فردا های روشن و پسر سعادت زندگی بدینگو نه است :
بردم فردا ز جیب صبح اقبالی که رشک / دی بر امروزم کند امروز بر فردای من (ص ۵۹)
ایات زیرین گواه بر آزاده گمی اوست :

- آستین افشاندن ام ازدولت دنیای دو ن سلطنت گردیست از دامان استغفای من (ص ۵۸)
 یا : افتاده ام چو سایه به پای توانگری نگرفته ام به ظالم امیری گهی قرار (ص ۷۶)
 استغنا و بلندی همت او بدین پایه است :
- نه کاسه لیسوی خورشید کرده ام چون صبح نه همچو شام گرفتم زما هتاب روا (ص ۸۳)
 یا : گهی به خود نستانم به رنگ قطره خون گرفتار شود تکمه لباس حریر (ص ۹۶)
 با آنکه فقر گریبا نگیرش بوده مگر چنین بزرگمنشانه فریاد بر میدارد :
- منم که همت من آبروی فقر فزوده توان به گوهر من دید جوهر آب
 یا: منم که منت دو نان پی دو نان نکشیم سپهر گرددم مهر و ماه لیل و نهار (ص ۱۲۸)
 شهید هیچگاه برای گرد کردن زرو مال به شعر گفتن نپرداخته است . چنانکه در
 سوگند نامه بی گوید :
- که شاعری نبود پیشه ام به پیش کسی شعار من نبود کسب روزی از اشعار (ص ۱۴۰)
 یا : سخن فروش نیم همچو شاعران دگر نه شاعری بودم پیشه از پی دنیا (ص ۹۶)
 از پاره یی ابیات پیدا است که شاعر به یک جای مقام نکرده و در کشور پناور هند و گاهی
 بیرون از آن سفر نموده است بر مصداق این گفته ابیات زیرین را به خوانش میگیریم :
- رختی برون نمیکنم از خانه چون جبات باشد همیشه در وطن خود سفر مرا (ص ۱۹۰)
 و : چو موج در وطن خود همیشه در سفرم به ملک خویش کنم قطع راه صبح و مسا (ص ۸۳)
 و : زبخت خود گله میدارم اینقدر که چرا فگنده است مرا دور تر زیار و دیار (ص ۱۲۹)
 و : در فراق دوستان از سخت جانی میزنم ای اجل شرمنده از احباب میداری مرا (ص ۱۹۴)
 و : چو گاه ناتوان گاهیده ایم از دوری یاران عجب گوه بلا افگند بر جان این سفر مارا (ص ۱۹۱)
 و : همچو شبنم در سفر پروای زاد راه نیست اشک آب و دانه ما، ناتوانی زورما (ص ۱۹۸)
 و یا: چو موج آب سفر در وطن کنم و ز خود کناره گیرم و اندر کنار خویشتم (ص ۲۹۵)
 همچنان از قصیده تهنیت حج (ص ۱۴۱) در میا بیم که شهید به طواف کعبه نیز نایل
 شده است . این شاعر محنت کشیده با گرم و سرد روزگار پنجه نرم کرده و عمر درازی را
 به رسر رسانیده است .
- ابیات زیرین این گفته را تایید میکنند :
- در انتهای عشق تو در با ختیم جان بیریم و کارهای جوان میکنیم ما (ص ۱۹۴)
 و : شعله میمالد ز پیری در دل رنجور ما شمع میگردد به ذوق سوختن کافورما (ص ۱۹۸)

و : وقت پیری شد لغای آن بت سرکش نصیب چون کمان پابوسی تیر از خمیدن یافتم (ص ۲۹۵)
 و : به پیری هم نگردد از جگر سوزن پنهان زایل که این کافور میگردد ز شمع صبحدم بیدار (ص ۱۹۳)
 یا: شدیم پیر و جوانی نرفت از سر ما پرید از گل پژمرده رنگت و بوباقیست (ص ۲۲۲)
 اینک شاعر تمام عمر را به تنهایی به سر برده چیزی نمیتوان گفت ، اما بیت زیرین گواه بر اینست که او را پسری نبوده و لی نمیتوان گفت که دختری نداشته است :

نظام برای نام و نشان بس بود شهید گریاد کار نیست به گیتی پسر مرا (ص ۱۹۰)
 چنان که از ایات زیرین ، پیدا ست ، شاید مدتی را در زندان به سر برده باشد :

در کنج زندان زیستن باشد به حرمان زیستن جان را بدینسان زیستن از زیستن عار آمده (ص ۱۱۳).
 و : تابه ظلمت خانه ما گم نسازد خویش را میگریزد ماهتاب از سایه دیوارها (ص ۹۱)
 و : به کنج این قفس لختی پیدن آرزو دارم رهایی گرنی خشایی خدارا بالو پر بکشما (ص ۱۹۶)
 و : شهید خسته کجارفته ای ازین زندان که از فراق تودارده لب فغان زنجیر (ص ۲۷۲)
 یا : چند نالم به غم او که به تنگ آمده است شور زنجیر ز من گوشه زندان از من (ص ۳۱۰)
 درین ایات صوفی بودن و حافظ قرآن بودن شهید انعکاس یافته است :

یکی به نسبت صوفی مرا کشد هر دم دگر به دار ملامت کشد پی تقریر
 یکی ز رشک بگوید که بهر دنیا کرد خیال حفظ کلام مجید از تزویر

۳- سیری در باغستان پرداخته های شهید :

چنان که یاد آوری شد ، شهید در گونه گونه صورتهای شعر طبع خویش را آزموده و در تاریخ زبان و ادبیات دری یاد گاری از خویشتن به جای گذاشته است . اینک به خاطر آشنایی بیشتر با این سخن پرد از خوب تا جای بیگانه مقدور است از هر گونه مثالی آورده میشود نخست از همه غزلی پیشکش میگردد که ردیف شگرفی دارد .

تیر به سینه ام نهان کرد که کرد یار کرد پشت خمیده چون کمان کرد که کرد یار کرد
 تاب و توان و صبر و هوش برده کرد یار برد بی خور و خواب و خسته جان کرد که کرد یار کرد
 همچو نسیم از چمن رفت که رفت یار رفت خاک بروی گلستان کرد که کرد یار کرد
 از همه عاشقان مرا گشت که گشت یار گشت بسمل تیغ امتحان کرد که کرد یار کرد
 از پی قتل دست و پاباست که بست یار بست فرق شهید بر سنان کرد که کرد یار کرد (ص ۲۴۴)
 این هم غزل شور انگیز دیگری :

نی پای خرامیدن نی جای در افتادن
 هر جاصفت گردم بنشینم و بر خیزم
 در دیده همه خونم میجوشم و میریزم
 در سینه همه دردم بنشینم و بر خیزم
 او برق صفت رفت و من از ره بیتابی
 چون گرد رهش هر دم بنشینم و بر خیزم
 اینک شعری را میخوانم که در قالمستزاد ریخته شده است :

دل زمن برد بتی ، سنگدلی ، سیمبری
 طرفه بیدادگری
 مهرخی ، مهروشی ، سروقدی ، خوش کمری
 شوخ جادو نظری
 فتنه یی ، آفت جانی ، بت زرین کلسی
 غیرت مهر و مهسی
 کافری ، دشمن دینی ، صنمی ، کینه وری
 دلبری عشوه گری
 جان من با که سری داری و کارتوبه کیست ،
 عین مطلوب تو چیست ؟
 من زحیرت به سوی روی تو دارم نظری
 تو به روی دگری
 همچو گل در چمنی چهره برافروخته ای
 جان و دل سوخته ای
 ایگه گاهی نکنی بر سر راهم گذری
 سوی ما هم نظری
 کس مبادا به جهان همچو شپید محزون
 غرقه بحر جنون
 کشته ناز کسی ، عاشق خونین جگری
 سخت شوریده سری (ص ۳۲۷)

شپید بر غزل های سخن پردازان بزرگ ادب داری چون حافظ ، جامی ، امیر خسرو بلخی ،
 واقف لاهوری ، عسرفی شیرازی ، نظیری ، بابا فغانی ، حزین و همچنان مولانا محمد
 معین الدین بسمل ، درزا محمد حسن قتیل میر نجات ، ولانا احمد جام ، سلیم تهرانی
 مخمس هایی پرداخته است که یکی از آن مخمسها اینست :

شانه تا بگشاید از کیمسوی تو هر دم گره
 در نفس افتد به رنگ تارا بریشم گره
 بر گل تره وقتند طم ریگه از شبتم گره
 اشکم از حیرت شود در دیده پرتم گره
 چون به تلخی میزنی بر ابروی پر خم گره

بسکه بر من عافیت تنگست از فرط الم
 ناله از دل میرسد اکنون به مشکل بر لبم
 پیش ازین چون لاله پرداغ در گلزار غم
 قطره خون بود یاران این دل غم دیده ام
 حالیا در سینه من شد زفرط غم گره

نیست هرگز از شگفتن درد دل زارم هو س
 کوبه رنگ غنچه سر بسته خنده یکنفس
 اندرین دریا که چون گوهر دم تنگست و بس
 کی گشاید عقده ام از ناخن تدبیر کسی
 میفتد از دست تقدیرم در آن هر دم گره

هیچ جا آسایش و راحت رخم ننمود حیف هر کجا رفتم همین درد بلا افزود حیف
 هر نفس در زنده گی صد عقده در دل بود حیف بعد مردن هم گره از کار ما نگشود حیف
 میشود تابوت ما را حلقه ماتم گره

هر سحر خورشید از دست تو باشد داده خواه خسته تیر ادایت شد ز ما هی تابه ماه
 دل کجا باشد سلامت از تو ای زرین کلاه گردش چشم تو روز صید از تار نگاه
 زد به پای آهوان چین به وقت رم گره

زار نالیدن ، فغان کردن چه حاصل پیش او سوختن باید به رنگ شمع محفل پیش او
 شرح احوال ((شپید)) افتاد مشکل پیش او چون کنم تقریر درد خویش ((بسمل)) پیش او
 شد ز چشم سرمه سایش در گلویم دم گره

(ص ۳۴۱)

اینک چند بیتی از يك غزل را میخوانیم که در بحر طویل و یا به گفته بی در بحر
 رمل مخبون شانزده رکنی ، سروده شده است (۱)

زلف او مشک ، خطش سبزه ، رخس گل سخنش مل ، دهنش غنچه ، لبش لعل و قدش
 فتنه محشر

چشم سحر و نکه آسموب ، ادا قهر و بلا و خم ابرو دم تیغ وصف مژگان همه
 خنجر

لب و دندان درومرجان ، شفق صبح بهاران ، ورق گل همه خندان و در آن شب نیم
 غلطان

زان جگر گشت دو صد لغت و ازین آبله در دل که از آن لعل پشیمان شده و
 زین همه گوهر

دیده خاک کف پایش ، دل و جان باد فدایش ، سرودین جمله برایش شده
 چون خاک و هوایش

نگذا رد که نشینیم به رهش صبر گزینیم ، چه کنم سخت حزینم که چنینم
 همه مضطر (ص ۲۷۲)

هر چند شهید پیر و سبک هند نیست ، اما گاهی از تراویده هایش
 خصوصیات سبکی خراسانی و عراقی نمودار است . در قاف زرین این غزل که رنگ
 عراقی را دارد ، میتوان تصویر مولانای بز رنگ را به تماشا گرفت .

عشوه دلر با منم ، غمزه غمزدا منم غازه منم ، حنا منم ، ناز منم ، ادا منم
 شاهد مه لقا منم ، عاشق مبتلا منم گل منم و صبا منم ، بلبل خوشنوا منم

در دل غنچه بو منم، باده هرسبو منم
 ز خم دل تیان منم، مر هم خسته گان منم
 جربه عاشقان منم، جلوه گربتان منم
 جلوه ناز نین منم، درد دل و جان مکین منم
 خون شهید بیکنه جمله منم به قتلکه
 وازین غزل بوی شعر های لسان الغیب حافظی به مشام میرسد :

ایکه از لعل لب خویش به رنگین سخنی
 رنگ اندام تو بر گشت در آغوش خیال
 دل ز من بردی و با غیر نشستی آخر
 آمد از لطف طبیعی به سر با لینم
 بر چرا حت نمکی از لب شیرین بقرشان
 سینه از داغ تو گلزار ارم کرد شهید
 رنگ بر زوی عقیق یمنی میشکنی
 ای گل اندام ندانم که چه نازک بد نی
 نیک بد عهدی و بیمبری و بیمان شکنی
 گفت کاین خسته مسکین نبود زیستن
 ایکه از تلخی دشنام، شکر میشکنی
 پرده بگشاکه تو هم رشک بهار چمنی
 (ص ۳۲۷)

۴- نمود صنایع بدیعی در آئینه شعر شهید :

از آنجا بی که تمام ابیات دیوان شهید از نگاه صنایع بدیعی، ژرف نگری و دقت بیشتر را ایجاب میکند و به اندک زمانی نمیتوان آنرا به پویش گرفت، پس در اینجا به آوردن پاره‌یی از ابیات که نمایانگر صنعت های شعری باشند بسنده میشود.

لف و نشر

لف در پیچیدن باشد، و نشر پراگنده کردن و در بلاغت چنان باشد که شاعر و صف مجموعی کند، پس آن مجموع را به ترتیب و صف کند دریک مصراع یا دریک بیت (۲) و لف و نشر مرتب آنست که نشر به ترتیب آید (۳).

اینک عز لی را میخواستیم که شاعر صنعت لف و نشر مرتب را در آن به کار گرفته است :

طرز نگهش میل تفا فل زمن آموخت
 چشم سپیش خاصیت مل زمن آموخت
 جان دادن و نالیدن و بر خویش تپیدن
 پروانه زمن قهری و بلبل زمن آموخت

بیداری و دل‌تنگی و آشفته‌گی جان / نرگس‌زمن و غنچه و سنبل‌زمن آموخت
 حیران‌شدن و سوختن و ریختن خون / آینه‌زمن شمع‌زمن گل‌زمن آموخت
 این ناله‌موزون که خراش‌درگ جان را / آهنگ‌شپید است که بلبل‌زمن آموخت
 (ص ۲۱۳)

مراعات النظیر

مراعات النظیر که آن را تناسب، تملیق، توفیق و اتلاف نیز خوانند عبارت است از اینکه معانی را با هم جمع نمایند که با هم نسبت دارند. به عبارت دیگر از یک خانواده اند چون: ((الشمس والقمر بحسبان)) که شمس و قمر با هم تناسب دارند (۴). در ابیات زیرین این صنعت به کار رفته است:

داریم در بغل دل نازک‌تر از حیات / بر هم خورد ز جنبش یک موج کار ما (ص ۱۶۷)
 و: زلف دراز یار که عمرش دراز باد / میداشت موبه مو خبر از پیچ و تاب ما (ص ۱۲۸)
 یا: ز سر جوش سر شکم موج شد بیتاب در دریا / گرفت از بیم طوفان دامن گرداب در دریا (ص ۱۷۴)
 ویا: نه همین ناله مابال و پر بلبل سوخت / خار در پیرهن گل شکند نشتر ما (ص ۱۷۸)

ارسال المثل

آنکه قایل در هر کلام مثل آرد و مثل به فتح‌تین، مانند داستان و قصه که مشهور شده باشد و قصه و حکایتی که برای ایضاح مطالب آرد. ارسال المثل، در اصطلاح کلام خود را به چیزی که ضرب المثل باشد متمثل سازند (۵). در بیت زیرین این گفته رخ مینماید:

به یاد تیغ تو هر زخم‌تشنه خون گرید / که آب رفته نیامد به جویبار مرا (ص ۱۸۸)

سوال و جواب

این صنعت چنان باشد که شاعر در یک بیت یا دو بیت سوال و جواب بیاورد. (۶).
 در این غزل افزون بر تشبیه از صنعت سوال و جواب نیز سود جسته شده است:

گفتم: صنمی یا قمری؟ گفت که: هر دو / گفتم که: پری یا بشری؟ گفت که: هر دو
 گفتم که: به این لطف و لطافت که توداری / گلبرگ تری یا شگری؟ گفت که: هر دو
 گفتم: به تودین بخشم وهم دولت دنیا / زین هر دو چه خواهی که بری؟ گفت که: هر دو
 گفتم که: بدین آئینه طلعت زیبا / نور نظری یا سعری؟ گفت که: هر دو

گفتم که : به جان باشی و دوری زبر من تو در وطنی یاسفری ؟ گفت که : هر دو
گفتم که : شهید تو زجان شد، خبرت هست یا از غم او بیخبری؟ گفت که: هر دو (ص ۳۱۹)

ترصیع

واژه ترصیع معنی آرا ستن تاج ، شمشیر و غیر آن به انواع جواهر را دارد . (۷) و در
اصطلاح ارباب بدیع آنست که واژه هاسجع آورده شوند ، به گونه ای که دو جمله در وزن
و حروف پایا نی (خواتیم) مساوی باشند (۸).

هوای کوی احسانش بهار روضه رضوان صفای روی تا با نش نگار صفحه قرآن
نسیم عنبر آگینش چون رازینت و رونق شمیم زلف مشکینش ختن راحت و برهان

(ص ۶۰)

تسجیع

سجع از نظر فر هنگیان آواز کبو ترا گویند (۹) و در اصطلاح آنست که شاعر در دو مصراع
تسجیع واژه ها و تساوی الفاظ را در وزن رعایت کرده باشد و اما در حروف پایا نی
(خوا تیم) متفق نباشد (۱۰) .

شجاعت چاکر جا هس شهامت ذره راهش عدالت فرش در گما هس سخاوت بنده احسان
قضا در زیر فرمانش قدر ممنون احسانش فلک هر دم به فر ما نش زمین شرمنده باران

(ص ۶۲)

تقسیم

این صنعت چنان است که شاعر معنایی را در نظر گرفته و سپس به شرح آن بپردازد. (۱۱)
دو چیز کم نشود چون دو چیز در عالم اگر چه صرف کنی بی تا ملش زدو جا
گهر ز گنج تو چون انجم از سپهر برین زر از خزانه تو همچو آب از در یــــا
سه چیز دم نزنند از سه چیز بی لطف چمن ز سبزه گل از رنگ و بوی گل ز صبا
به دور حسن تو سه چیز نازد از سه چیز مه از فروغ و مل از شیشه، آینه ز صفا

(ص ۸۶)

ردلصدر الی العجز

درین صنعت شاعر واژه یی را که در آغاز مصراع و جود دارد در پایان نیز می آورد (۱۲).
دونان مهر و مه رایافت از خوان صفای او فلك يك ریزه چین خوان انعامست چون دونان

(ص ۶۲)

رد العجزالی الصدر

درین صنعت که عکس قسم پیشین است شاعر واژه یی را که در پایان مصراع آورده
است در آغاز مصراع بعدی تکرار مینماید (۱۳)

شد آفریده چو حاجت ز بهر خلق خدا خدا سپرد مراو را به کار گاه قضا
قضا به فکر فرو رفته کاین به شه نسزد سزد که از ره حکمت سپار مش به گدا
گدا رسید به حاجت بر آستانه تو بر آستان تو شه حاجتش تمام روا

(ص ۸۵)

اشتقاق

این صنعت چنان است که شاعر در گفتار خویش واژه هایی را بیاورد که در حروف
نزدیک و همجنس بوده و یا آنکه از يك واژه گرفته شده باشند (۱۴).

شریعت راز تکمیل کمالش پایه عزت حقیقت راز تحقیق علومش رتبه رجحان

(ص ۶۲)

تکریر

تکریر آن است که شاعر لفظی را مکرر آورد (۱۵).

به قامت خون عالم ریختی پو شیده پوشیده قیامت دامت را بو سه زد ترسیده ترسیده
کجا بودی و دیشب با که می خوردی که می آیی قدم لغزیده لغزیده نگه دزدیده دزدیده
ضعیف آنقدر از ناتوانیها که در گویش ز بار سایه خود میروم لر زیده لر زیده
سرت گرم چرا این کوه غم انداختی بر من تنم شد همچو گاه ناتوان گاهیده گاهیده
به وصف سلك دندان سحر چون گوهر غلطان همی آید به دامان قلم غلتیده غلتیده
شهبید از قامت این طفل واقف نیستی شاید که این بالا خواهد شدن بالیده بالیده

(ص ۳۲۲)

تجنیس تام

واژه تجنیس به معنای همجنس بودن است و در اصطلاح ارباب بدیع آن است که دو واژه از جهتی با یکدیگر شباهت و همجنس‌ی داشته باشند. اگر دو رکن تجنیس از حیث حروف و حرکت مانند هم، ولی در معنا مختلف باشند آن را تجنیس تام گویند (۱۷).

هزاران زان رخ گلگون هزاران آرزودارند زحسرت زار نالد در چمنزارش گل‌خندان
(ص ۶۱)

تجنیس زاید

تجنیس زاید آن است که یکی از دو رکن جناس از دیگری یک حرف زیاده داشته باشد (۱۸).

مذاق خلق را قند و شکر از شکر خلق او ز جودش در وجود اهل عرفان اعتبار جان (ص ۶۱).

تجنیس مرکب

در این گونه تجنیس دو لفظ متجانس را که یکی به گونه مفرد و دیگری به گونه مرکب است در مصرع می آورند (۱۹).

همین پروانه گرد شمع بی پروا نمیگردد بلا گردان روی اوست خورشیدومه تابان
(ص ۶۱)

تجنیس مکرر

اگر در مصرع متجانس‌ها مترادف یکدیگر افتند، آن را تجنیس مکرر یا مزدوج و یا مردد گویند (۲۰).

به شاخ شمع سوزان زان کف در بار بار آید شد از انعام عاشر پز در دامان خدامان (ص ۶۱)

تجنیس مطرف

هر گاه دو واژه متجانس از نگاه حرکت با هم یکسان بوده اما در حرف اخیر از هم فرق داشته باشند آن را تجنیس مطرف گویند (۲۱).

شراب قهر او ریزد شراب مرگ در جانها نگاه تند در پیکار سازد کار صد پیکان (ص ۶۱)

تجنیس خط

هر گاه واژه ها در بعضی حروف و حرکات تنفق و در بعضی دیگر مختلف باشند آن را تجنیس خط گویند (۲۲) .

نسیم عنبر افشانش اگر دامن بر افشاند دهان غنچه سر بسته گرد دپسته خندان (ص ۶۱)

مقلوب کل

صنعت مقلوب چنان است که دو واژه از نگاه پیشی و پس‌ی حروف مقلوب یکدیگر واقع شوند. اگر واژه‌یی معکوس گردد که در نتیجه او واژه با معنای دیگر پدید آید آن را مقلوب کل گویند (۲۳) .

به کاخ فیض او آب گهر بر خاک میریزد که حیرت ناک میگردد به ظلم همت او کان (ص ۶۱)
مقلوب بعضی

هر گاه در مصرعی دو واژه از نگاه حروف متجانس و از نگاه اعداد مساوی آورده شوند که بعضی حروف منقلب و معکوس باشند آن را مقلوب بعضی گویند (۲۴) .

ز رشک فیض دریا بار او گرداب در آب است گهر را پیش رشحه جود او نیسان کند نیسان
(ص ۶۱)

تشبیه

تشبیه مانند کردن باشد، و ارباب لغت آن چیز را که مانند کنند مشبه خوانند، و درین باب میان مشبه و مشبه به از معنی مشترک چاره نبود و صحیح ترین تشبیهات آن باشد که معکوس توان گردانید (۲۵) . اگر مشبه واحد و مشبه به متعدد بود آن را تشبیه جمع نامند و اگر با لعکس باشد تشبیه تسوید گویند (۲۶) . در این غزل تشبیه جمع را میتوان به تماشای گرفت :

مزه و ناوک بیداد و سنان هر سه یکیست	خم ابروی تو و تیغ و کمان هر سه یکیست
قامت و فتنه و آشوب جهان هر سه یکیست	صبح و برنگ سمن و رنگ بدن یکسانست
کمر و تار نگاه و رنگ جان هر سه یکیست	زرد باریک شنا سان خیال نازک
مهر و ماه و رخ آن آفت جان هر سه یکیست	آن لب و برنگ گل و لعل یمن یگرنگست

اندرین معرکه عشق نیا ید گفتن که خدنگ و مزه یار و سنان هر سه یکیست
 میدمد جان به سخن کلک فسونساز شهید معجز عیسوی و سحر و بیان هر سه یکیست
 (ص ۲۱۹)

استعاره

استعاره در لغت عاریت خواستن و در اصطلاح برای معنی غیر حقیقی استعمال کدام لفظ را گویند به این شرط که بین معنی حقیقی و مجازی علاقه تشبیه مو جود باشد (۳۶). استعاره در زبانها متد او لست و در نظم و نثر مر غو بو و مطلوب بدیع و مطبوع باشد به نزد ظرفا از استعمال حقیقت بدیعت بود (۲۸). در ابیات زیرین این صنعت به کار گرفته شده است :

بر گردش نرگس تو مو قسوف
 ای ناوک تو از گمان بر صید جانها ریخته
 دور دوران آفرینش (ص ۳۰)
 نگذاشتی اندر جهان خون دلی ناریخته (ص ۳۲)
 و : من ریختم یاقوت تر در گریه از لخت جگر
 او خنده رشک گهر از لعل زیباریخته (ص ۳۷)
 یا : ستاره ریزی چشم نگر که در شب هجر
 به یاد ماه رخت چون ستاره ام بیدار (ص ۱۵۰)
 و یا : نرگس مغمور او مست شرابم کرده است
 روی تابانش به ساغر آفتابم کرده است (ص ۲۱۷)
 کنایه

در بیان کنایه بیا ید دانست که کنایه در لغت مصدر است به معنی ترک تصریح کردن ... و در اصطلاح عبارات از لفظیست که لازم معنی او را اراده نمایند (۲۹) در بیت زیرین آتش بی دود کنایه از شراب است :

این آتش بی دود که پیمانه گداز است شد موج زنو دود بر انگیخت ز دلها (ص ۱۳)
 مجاز

مجاز استعمال لفظیست در غیر معنی اصلی که دلالت او بر آن معنی به اساس قرینه باشد لا غیر و در بیان مجاز مرسل باید دانست که مجاز مرسل عبارات از لفظی است که در غیر معنی موضوع له استعمال کرده شود و علاقه در معنی مجازی آن لفظ سوای تشبیه چیزی دیگر باشد (۳۱). درین ابیات ازین صنعت سود جسته شده است :

هر جا که از آن لعل شکر خاسخی رفت پرواز به بال مگسی کردم و رفتم (ص ۱۹۶)
 ویا: ریزم به جای اشک شرر از مزه چوشمع آتش به جای حرف چکله از زبان من (ص ۳۱۱)
 در بیت یکم لعل شکر خا که لب است جای زبان به کار رفته است زیرا با زبان میتوان
 سخن گفت .

در بیت دوم مزه به جای چشم به گاو گرفته شده است .

در پایان این گفته ها غزلی ازین شا عر توانا که بیانگر باریک اندیشی و خیال پردازی
 سبک هندی است به گونهٔ حسن ختام آورده میشود :

بسکه از گلها فروزان شد چراغان بهار
 آسمان يك لخت گلگون شد موج رنگ گل
 در گلستان گر کنم وصف بیاض گردنش
 تا حدیث آن لب گلرنگ آمد بر زبان
 دامن گلگون چرا از گریهٔ من میکششی
 تا زرخسارش نمک سود ملاحظ شد چمن
 داغها در مجهر هر لاله میسوزد چو عود
 تا صفای گردن آن ماه پیکر دیده است
 در میان زورق گل میزند داستان شوق
 باد چون پروانه میگردد به فرمان بهار
 بعد ازین خون شفق بارد ز باران بهار
 گل کند صبح قیامت از گلر بیان بهار
 لاله سر بر زد به رنگ لعل از کان بهار
 گاهی از شبنم نشد آلوده دامان بهار
 گل ز شور عند لیب آمد نمکدان بهار
 غیرت عطر است امشب جیب و دامان بهار
 عادت خمیازه دارد صبح خندان بهار
 اندرین با غست بلبل نوح تو فان بهار
 (ص ۲۷۰)

پابر گبیا

- ۱- واصف باختری، ((واژه نامه عروض و قیافیه))، خراسان، شماره اول، سال چهارم - حمل - ثور، ۱۳۶۳، صفحه ۵۹.
- ۲- علی تاج الحلاوی، دقایق الشعر (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)، صفحه ۷۰.
- ۳- عبدالحق بیتاب، علم بدیع (کابل فاکولتهٔ ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل)، چاپ دوم، صفحه ۱۰.
- ۴- همان اثر صفحه ۳.
- ۵- محمد انوار حسین تسلیم - سہ سوانی، تاج الهدایح (کامپور: مطبعه نول کشور، ۱۹۲۸)، صفحه ۳۶.

- ۶- تاج الحاوی ، همان اثر ، صفحه ۶۴.
- ۷- همان اثر ، صفحه ۴ .
- ۸- عبدالقهار شریف ، عروض هما یون (تهران : چاپخانه اقبال ، ۱۳۳۷) صفحه ۹۹.
- ۹- همان اثر ، صفحه ۷۴ .
- ۱۰- تاج الطلوی ، همان اثر ، صفحه ۵۹
- ۱۱- شریف ، همان اثر ، صفحه ۱۰۰ .
- ۱۲- همان اثر ، صفحه ۹۹ .
- ۱۳- همان اثر و صفحه
- ۱۴- مرتضی گیلانی ، عروض ، بدیع قافیه (تهران : چاپ تمدن ، ۱۳۶۰) صفحه ۵۴.
- ۱۵- شریف ، همان اثر ، صفحه ۱ .
- ۱۶- شریف ، همان اثر ، صفحه ۶۵ .
- ۱۷- همان اثر ، صفحه ۶۶ .
- ۱۸- تاج الطلوی ، همان اثر ، صفحه ۹
- ۱۹- همان اثر ، صفحه ۱۰ .
- ۲۰- گیلانی ، همان اثر ، صفحه ۴۸ .
- ۲۱- تاج الطلوی ، همان اثر ، صفحه ۲۰.
- ۲۲- شریف ، همان اثر ، ص ص ۹۷-۹۸
- ۲۳- تاج الطلوی ، همان اثر ، صفحه ۲۱ .
- ۲۴- همان اثر ، صفحه ۳۲ .
- ۲۵- شمس الدین فقیر ، حدایق البلاغت (لاهور : مطبعه کریمی ، ۱۹۲۰) ، صفحه ۲۷
- ۲۶- همان اثر ، صفحه ۲۸
- ۲۷- تاج الطلوی ، همان اثر ، صفحه ۴۷
- ۲۸- فقیر ، همان اثر ، صفحه ۴۱ .
- ۲۹- همان اثر ، صفحه ۳۹ .

هیئت تحریر :

سلیمان لایق ، سر محقق دکتور
جا و ید، ما یل هـــــــر و ی،
معاون سر محقق حسین فر مند ،
محقق عبدالر حمان بلوچ ، محقق
حسین نایل ، محقق پروین سینا

مدیر مسؤو ل : ناصر رهیاب

بهای اشتراك:

۶۰ افغانی	در کابل
۷۰ افغانی	در ولایات
۶ دالر	در خارج کشور
	برای محصلان و متعلمان نصف قیمت
۱۱۵ افغانی	بهای يك شماره

نشانی : اکادمی علوم ج. د. ا. دویپارنمنت دری۔ مدیریت مجله خراسان

CONTENTS

- Dr. M. Hussain Behroz** —An introduction to the Florance Shahnameh and the Shortcomings of Prof. Pieu Montz' Text.
- Acadameciian Ibrahim Momenov** —A Critical Discussion of Fatalism and Metempsychosis by Bedil.
- Parween Sina** —A Poet Ruler
- Ainud Din Nasr** —Word (2)
- Dr. Abdur Rashid Samadi**—Anwari and His Lyric Poetry
- Shahrokh** —Linguistic Values of an Archaic Text.
- Mir Wais Mowj** —A Poet Surrounded with a Halo of Neglect



ACKU

Juluo

PK

6800

۹۴ ع

DRA Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab

Vol. VI. Nos. 2.

May—June—1986

Government Printing Press